



طنز مقدس

علی نجفی صحنه‌ای

اشاره

در عصر حاضر شاهد تحولی شگرف در مباحث زبان شناختی بوده ایم و این مهم در پژوهش‌های قرآنی حجم گسترده‌ای را به خود اختصاص داده است، اما این نکته، که یک اثر مکتوب باید قالب و فرم بیانی واحد داشته باشد و یا می‌تواند تمام توانایی‌های زبانی را به کار گیرد، آن چنان که شایسته این کتاب بزرگ است به آن پرداخته نشده است.

مطالعه دقیق قرآن این نکته را مسلم می‌سازد که نمی‌توان برای قرآن قائل به یک زبان محدود شد؛ بلکه این کتاب بزرگ از زبان‌های متنوع و همه‌توانایی‌های زبانی «در حد امکان» استفاده کرده است.^۱

بی‌تردید یکی از وجوه اعجاز قرآن تکثیر بیانی این کتاب بزرگ است، می‌توان گفت استفاده این کتاب از اسلوب‌های بیانی گوناگون و اکتفا نکردن به شیوه عرضه مطلب واحد یکی از علل زیبایی، عظمت، تازگی و جاودانی این کتاب آسمانی است.

در این نوشتار نه در صدد تتبع و استقرای تمام انواع بیان قرآن بلکه برآنیم تا برشی بر این بحث بزنیم برخی از بیانات آن را که تا به حال از چشم تیزبین قرآن پژوهان پنهان مانده از زوایای پیچ در پیچ آن درآوریم و به همگان بنمایانیم. در ابتدا تصمیم بر این بود که فقط به بیان طنز قرآن یعنی گوشه زنی‌های پوشیده و پنهان و ساختار لبخند برانگیز این کتاب بزرگ پرداخته شود اما وجود سؤالاتی چند و پرداختن به آن‌ها وضع مقاله را از حجم مورد نظر خود فراتر برد.

روش های بیانی قرآن

این سوال مطرح است که قرآن در مواجهه با مخاطبین خود از چه روش و ابزارهایی سود برده؟ آیا روش آن بر حسب موارد و اوضاع و احوال متغیر است؛ با بعضی به نرمی و ملاحظت و با دیگری به تندی و خشونت و با بعضی دیگر با هوشیاری روبه رو شده است؟ به بیانی دیگر آیا قرآن در مواجهه با مخاطبان خود از اسلوب های بیانی به کلی روی بر گردانده است! یا شرایط حاکم بر فضای جامعه و خصوصیت افراد و نوع مطلب و چگونگی القای آن را در نظر گرفته است؟

مفسران در ذیل آیه: «أدع إلى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن»؛ (نحل، ۱۶/۱۲۵) بخوان به سوی پروردگارت با حکمت و پند نیکو و مجادله کن با آنها بدانچه نیکوتر است». گفته اند: قرآن در مواجهه با مردم به طور کلی از سه طریق سود جسته است؛ روش حکیمانه، روش موعظه، روش جدلی.

قبل از هر بحثی به سراغ توضیح و تفسیر همین آیه می رویم، تا ببینیم قرآن روش خود را چگونه توصیف می کند.

شکی نیست در اینکه از عبارت «الی سبیل ربک» استفاده می شود که این سه قید یعنی حکمت، موعظه و مجادله مربوط به طرز سخن گفتن هستند و باری تعالی رسول گرامی را مأمور کرده است که با یکی از این سه طریق مردم را به حق دعوت کند.^۲

«حکمت»، لغویان برای کلمه حکمت معانی متعددی برشمرده اند از جمله: حلم، نبوت، آنچه که انسان را از جهل منع می کند، آنچه که از فساد منع می کند، هر کلام موافق حق و هر چیزی را در محل خود قرار دادن، درستی و راستی در کردار و گفتار و شناخت اشیا به افضل علوم. اما با کمی تأمل روشن می شود تمام این معانی مصادیق یک معنا هستند و آن معنایی که از استعمال این لفظ به ذهن سبقت می گیرد همان معنی «وضع الشیء فی موضعه»؛ هر چیزی را در محل خود قرار دادن است و اگر به کلام موافق حق به درستی و راستی در کردار و گفتار، اطلاق شده چون آنها در جای حقیقی خودشان به کار رفته اند مثلاً اگر به عالم، عادل و... هم اطلاق می شود به خاطر این است که علم و حلم و نبوت... انسان را یاری می کنند که هر چیزی را در محل واقعی خودش گذاشت بنابراین اینها از مبادی حکمت هستند، نه خود حکمت.^۳

«موعظه»، به این معنا است که کارهای نیک طوری یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن رقت پیدا کرده و در نتیجه تسلیم گردد.

و «جدال»، به معنی سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جزئی است.

پس مراد از حکمت، بیانی است که حق را نتیجه دهد به طوری که هیچ شک و ابهامی در آن باقی نماند و موعظه بیانی است که نفس شنونده را نرم و مایه صلاح حال شنونده شود. و جدال، روشی است که صرفاً برای منصرف نمودن خصم از آن چه که بر سر آن نزاع صورت گرفته به کار می رود فارغ از خاصیت روشنگری، یعنی آن چه را که خصم قبول دارد بگیریم و با همان، ادعایش را رد کنیم. اما اینکه باری تعالی موعظه را به قید «حسنه» و جدال را به قید «احسن» آورده دلالت بر این دارد که موعظه به دو قسم «نیکو» و «بد» و «جدل» به سه قسم «نیکو»، «نیکوتر» و «بد» تقسیم می شود. و گرنه خداوند موعظه را مقید به «حسنه» و جدال را مقید به «احسن» نمی کرد.

بنابراین «جدل» از «موعظه» بیشتر به حُسن برخوردار احتیاج دارد.

و آیه شریفه از این جهت که کجا حکمت، موعظه و جدال احسن را باید به کار برد ساکت است و این بدان جهت است که تشخیص موارد این سه، به عهده خود دعوت کننده است؛ هر کدام اثر بیشتری داشت آن را باید به کار برد و ممکن است، در موردی هر سه طریق به کار گرفته شود.^۴

بی شک روش حکیمانه را نمی توان منحصر در قالب و روش خاصی کرد، بلکه برهان، داستان، طنز، لطیفه و... هر کدام سبکی حکیمانه در انتقال پیام هستند، بلکه بعضی صناعات طنز مثل مناقضه، مچ گیری و... را باید زیر مجموعه جدل دانست.

علل تنوع بیان

مرحوم فیض گفته اند:

ترتیب در سه طریق مذکور در آیه بر حسب فهم مردم است چه اینکه انسان هایی که دارای دلهایی نورانی و با استعدادند، دعوتشان باید از راه حکمت یعنی برهان صورت گیرد. ولی انسان های عامی که بیشتر با محسوسات سروکار دارند و معاند با حق هم نیستند، باید با موعظه -حسنه به راه آورد. بعضی دیگر معاند و لجبازند،

باطل را سرمایه خود کرده و می‌خواهند با آن حق را سرکوب و از راه مکابره و لجبازی و با باد دهان نور خدا را خاموش کنند، مردمی هستند که آرای باطل در دل‌هاشان رسوخ کرده، تقلید از مذهب‌های خرافی نیاکان بر آنها چیره گشته دیگر نه برهان آنان را به سوی حق هدایت می‌کند و نه موعظه. و این دسته اند که رسول خدا (ص) مامور شده از راه مجادله آنان را دعوت کند.^۵

آنچه مرحوم علامه فیض بیان کرده اند در جای خود درست است اما باید توجه داشت که نمی‌توان آن را به صورت قانون کلی پذیرفت و هر طریقی را مختص به کسانی خاص دانست چه آنکه گاه می‌شود که موعظه و مجادله در خواص هم اثر می‌گذارد.^۶

در هر صورت، به علت تنوع روحيات انسانها باید بیان هم متنوع باشد چه اینکه اعصاب برخی از انسانها فقط به استهزاء و طنز واکنش نشان می‌دهد و بعضی به بیانات احساسی و حزن‌انگیز و بعضی به تمثیل و قصه و...

قرآن به صراحت، بارها خود را متّصف به تعدد و تنوع شیوه‌های بیانی دانسته است:

۱. ولقد صرفنا فی هذا القرآن لیدّکروا؛ (اسراء، ۱۷/۴۱) ما این قرآن را به انواع سخنان بیان

کردیم تا پند گیرند.

۲. ولقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کلّ مثل...؛ (اسراء، ۸۹) و ما در این قرآن هر

گونه مثال (بیان روشن) برای مردم آوردیم.

۳. أنظر کیف نصرّف الآیات؛ (انعام، ۶/۴۶) بنگر چگونه ما آیات را به انواع بیان روشن

می‌گردانیم.

۴. أنظر کیف نصرّف الآیات لعلّهم یفقهون؛ (انعام، ۶۵) بنگر چگونه آیات را به راه‌های

گوناگون بیان می‌کنیم که شاید بفهمند.

مرحوم فیض در ذیل آیه ۸۹ سوره اسراء می‌نویسد:

أی کررنا بوجوه مختلفه زیاده فی التقریر و البیان؛ آیات خود را به گونه‌های مختلف

در توضیح و بیان تکرار کردیم.

و در تفسیر «من کلّ مثل» می‌نویسد:

یعنی من کل معنی کالمثل فی غرابته و وقوعه موقعا فی الانفس؛ از هر معنایی

مانند مثل در نزدیکی آن به ذهن و تأثیر گذاریش در نفس.^۷

آیا انسانی که دست به تخریب چهره پیامبر (ص) و قرآن زده و پیامبر را متهم به افتراء، جنون و سحر می کند چگونه باید با او برخورد کرد؟! دست روی دست گذاشت تا به تبلیغات منفی خود ادامه دهد یا آنکه آنها را با موعظه و دلیل قانع کنیم!

جایگاه طنز در اسلام

اگر چه طنز، شوخ طبعی و مزاح، عموماً در میان مردم دنیا و از آن جمله در میان مردم کشورهای اسلامی رایج است و ادبیات آنان نیز پر از این نوع سخن پردازی است، با این همه در اسلام عقیده نیرومندی در مخالفت با این نوع ویژه از ادبیات و فرهنگ وجود دارد؛ تا بدانجا که برخی دانسته یا ندانسته آن را مخالف دین و اخلاق وضعی و مرسوم قلمداد می کنند.

اما مطالعه ادب اسلامی این اعتقاد را قوت می بخشد که تنها عده بسیار معدودی از آثار ادبی اسلامی را می توان یافت که در آن ها نمونه هایی از نثر و نظم شوخ طبعانه و طنز گونه یاد نشده باشد.

این نویسندگان برای کار خود دلایل چند داشتند از آن جمله می گفتند: مدح، ذم، هجا، طنز و مزاح علت روانی و ریشه اجتماعی دارد. و این معنی را از کتب آسمانی هم استنباط می کردند. مثلاً ابوالعیناء (وفات ۲۸۲ق) شوخی و طنز بسیار می کرد. روزی متوکل عباسی به او گفت: «تا کی مردمان را مدح و ثنا می گویی و یا ذم و هجا می کنی؟» ابوالعیناء گفت: «تا هر زمان که مردم نیکی می ورزند یا بدی می کنند.»

آن گاه گفت: «ای خلیفه، خدای تعالی نیز چنین کرده است چه وقتی از کسی راضی و خرسند بوده، او را مدح کرده و ستوده است و هر گاه از کسی ناراضی و ناخشنود بوده بر او خشم گرفته و او را و حتی مادرش را هجو کرده است. یک جا می فرماید: «(در مدح حضرت ایوب (ع)) چه نیکو بنده ای است که توبه می کند». ^۸ و در جای دیگر (در وصف منافقان) می گوید: «جفاکار و بی رحم اند و پس از آن زنا زاده اند». ^۹ «و زنیم ولد الزنا». ^{۱۰} برخی در مورد برخورد اسلام با طنز چنین اظهار عقیده کرده اند:

گفت و گوهای سرگرم کننده در آدمیان یک میل طبیعی است. اما در اسلام، اعتقاد به نزدیک بودن روز داوری و توجه به جهان دیگر که توسط آموزگاران دینی تعلیم

می شده، دست به دست هم داده تا امر شادی و خنده و آثار ناشی از آن را حقیر جلوه دهند؛ اشارات قرآنی از قبیل «آنها باید اندک بخندند و بسیار بگریند به پاداش آن چه کسب می کردند. ۱۱ توجه بسیاری از شخصیت های پرهیزگار را به خود جلب کرده. ۱۲

در اینکه طنز و هجو یک امر سرگرمی به حساب آید باید تأمل کرد، شکی نیست که اسلام با امور باطل و از جمله سرگرمی های پوچ و بی فایده مبارزه می کند، اما آیا طنز و هجو سرگرمی است؟ طنز نه تفریح و سرگرمی بلکه یک طریق و اسلوب تفهیم و تفاهم است. سبکی ظریف، دقیق و زیرکانه و در عین حال دارای تأثیری شگرف و عمیق. این آیه و اعتقاد به روز جزا اصلاً ربطی به بحث مورد نظر ندارد چه اینکه آیه در مورد کفاری است که به خداوند و روز قیامت ایمان ندارند، که خود در واقع طنزی نغز نسبت به آنان است. خود پیامبر اکرم (ص) می فرمایند:

انّی امزح و لا اقول الاّ حقاً؛ من مزاح می کنم ولی جز حق چیزی نمی گویم.
و یا در مورد حضرت علی (ع) می گویند:
عیب علی کثرة تلعبته

استفاده از شیوه طنز در قرآن هم شاهد همین مطلب است که اسلام با چنین روش هایی نگاهی منفی نداشته است. در کتب روایی درباره ویژگی مؤمن گفته اند: «حزنه فی قلبه و بشره فی وجهه» مؤمن باید همیشه چهره ای شاد و بشاش و متبسم داشته باشد نه چهره ای عبوس و غم گرفته. گر چه در قرآن آیاتی از آن دست و از جمله: لا تفرح إنّ الله لا یحب الفرحین (قصص، ۲۸/۷۶) وجود دارد ولی باری تعالی از این آیات منظوری خاص دارد و باید به مورد نزول آنها نگاه کرد. علاوه بر این، آیات و احادیث را باید با توجه به سایر آیات و احادیث تفسیر کرد، نه گسیخته از موارد دیگر. مثلاً احادیثی چون:

وقرّوا انفسکم عن الفکاهات و مضاحک الحکایات و محال الترهات؛ خویشتن را از مزاح و حکایت های باطل و خنده دار نگه دارید. ۱۴
ما مزح امرء مزحه الاّ مع من عقله مجّه؛ هیچ شخصی مزاحی هر چند کوچک نمی کند مگر آن که مقداری از عقل او کاسته شود. ۱۵
دع المزاح فانه لقاح الصغینه؛ مزاح را واگذار که آن آبستن کینه و دشمنی است. ۱۶

باید در کنار این احادیث تفسیر و تحلیل کرد:

قال رسول الله (ص):

أنا بشر مثلکم اماز حکم؛ من نیز بشری چون شمایم و با شما مزاح می‌کنم. ۱۷.
در کلامی دیگر می‌فرماید:

إن الله تعالى لا يؤخذ المزاح الصادق في مزاحه؛ خداوند تعالی بسیار مزاح‌کننده

راستگو را در مورد مزاحش مؤاخذه نمی‌کند. ۱۸.

با مقایسه و تحلیل این احادیث به دست می‌آید که مزاح یک امر طبیعی برای بشر است یعنی انسانی که از مزاح نفرت دارد، در واقع از حالت طبیعی انسان خارج شده است چون وقتی پیامبر (ص) می‌فرماید من هم مثل شما هستم و شوخی می‌کنم، به دست می‌آید که این یک میل طبیعی و لازمه حیات انسانی است. از حدیث دوم رسول اکرم (ص) به دست می‌آید که مزاح باطل، بی‌هدف و بی‌پایه و اساس در اسلام مطرود و نکوهیده است نه مزاح هدفمند. و یا وقتی حضرت علی (ع) می‌فرمایند: مزاح باعث دشمنی است به دست می‌آید که مزاح نباید جنبه توهین و تحقیر اشخاص داشته باشد و اگر می‌خواهیم کسی را نقد کنیم باید هنر آن را داشته باشیم. به قول شاعر:

هجا گفتن از چه پسندیده نبود مبادا کسی کالت آن ندارد

چه آن شاعر کو هجا گو نباشد چوشیری که چنگال و دندان ندارد

نگاه کنید فردوسی چه زیبا و هنرمندانه دستگاه شاهی را به نقد کشانده است:

به دانش نبد شاه را دستگاه وگر نه مرا برنشاندی به گاه

اگر شاه را شاه بودی پدر به سر بر نهادی مرا تاج زر

اگر مادر شاه بانو بدی مرا سیم و زر تا به زانو بدی

زبد گوهران بد نباشد عجب نشاید ستردن سیاهی زشب

فردوسی در این ابیات با مهارت و هوشیاری تمام دستگاه شاه و شاهی را به نقد گرفته است. او با این شیوه نغز بدون اینکه کسی را ناراحت و برنجاند، همه را آگاه کرده و تبسمی را هم به لب مخاطب خود نشانده است.

قابل توجه اینکه فردوسی اول شعر خود را هم با این بیت شروع می‌کند:

چو شاعر برنجد بگوید هجا بماند هجا تا قیامت به جا

ولی هجو خود را چنان پوشیده و در لفافه بیان کرده که همه و حتی دشمن را هم به تحسین و حسن تدبیر خود واداشته و با این شیوه، هم تبعیض و ظلم را نقد کرده و هم همه نظرهای تحسین برانگیز را ماهرانه به سوی خود جلب کرده است.

امام صادق(ع) خطاب به یکی از اصحاب خویش می پرسند: گفتار و رفتار طنزآمیز شما با یکدیگر چگونه است؟ او می گوید: اندک. امام می فرمایند:

لا تفعلوا فان المداعبه من حسن الخلق و انک لتدخل بها السرور علی اخیک و لقد

کان رسول الله(ص) یداعب الرجل و یرید ان یسره؛ چنین نکنید چرا که رفتار و گفتار

شوخ طبعانه از حسن خلق است و تواز این طریق شادی را در قلب برادرت وارد می کنی

و رسول خدا(ص) نیز برای مسرور کردن مردم با آنها شوخی و مزاح می فرمودند.^{۱۹}

بنابراین احادیثی چون «المؤمن دعب لعب و المنافق قطب غضب؛ مؤمن شوخ طبع و

بازیگر است و منافق عبوس و غضب ناک است». ^{۲۰} و «ما من مؤمن الا و فیه دعابه؛

هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در کردار او شوخی و مزاح وجود دارد»^{۲۱} همه حاکی از این

است که اسلام نظری قانون مند به این مقوله دارد به خصوص با توجه به اینکه در حدیثی

امام صادق(ع) مزاح را از مصادیق حسن خلق دانسته اند.

علاوه براین نکته ای که از نظر مفسران مغفول مانده این است که این معانی اخلاقی

مخصوص مؤمنین و انسانهای متعادل و صاحب عقل و خرد است، یعنی اگر می گویند

غیبت و استهزاء حرام است منظور استهزاء چنین انسان هایی است اما تمسخر انسان های

فاسق و مشهور به عیوب اخلاقی و اجتماعی مانند شخصیت های مطرح در طنزهای قرآن،

همه فقها بر عدم حرمت ذکر عیوب و... آنها اتفاق نظر دارند.^{۲۲}

در طنزها و هجوهای قرآن استهزاء منافقان و کفار و تعریض و گوشه، به کارهای

منفی بزرگان مطرح است. استهزاء انسان های عنود و لجوجی که زیر بار هیچ منطق و

قانونی نمی روند و هر مطلبی را به باد استهزاء می گیرند. گذشته از اینکه سب مؤمن به

خاطر تأدیب او جایز است تا چه رسد به چنین انسان هایی.^{۲۳}

در میراث روایی ما هم احادیثی مؤید همین مطلب است: «اذکروا الفاجر بما فیه،

کی یحذرها الناس؛ فاجر را به آنچه در اوست معرفی کنید تا مردم از او دوری جویند». ^{۲۴}

«ثلاثة لا تحرم علیک اعراضهم المجاهر بالفسق و الامام الجائر و المبتدع؛^{۲۵} ریختن

آبروی سه دسته بر تو حرام نیست: آن که آشکارا به فسق و فجور می پردازد، پیشوای ستمگر و بدعت گذار». که همه مؤید همین مطلب هستند.

و استهزاء به معنای چشانندن طعم تلخ تمسخر و استهزاء در لفافه و زورقی هنرمندانه به مسخره گران و انسان های عنود بارها در قرآن آمده است.

در مقابل مسخره گران ایستادن و با کنایه های تعریض آمیز و غیر مستقیم و با تیزبینی در لفافه های ملیح و مضحک، کاستی و زشتی آنها را در زورق طنز پیچیدن و به خورد آنها دادن این اثر را دارد که آنها در برابر این گوشه و کنایه های ملیح و مضحک خود را دریابند؛ خار تا زمانی که مشغول آزار دیگران است فقط از اذیت و نیش زدن دیگران احساس مسرت می کند اما اگر با خاری تیزبین تر از خود در افتاد به خود می آید، و قدمی از خودیت فاصله می گیرد و به جایگاه زشت خود ملتفت می شود.

و معنی حدیث شریف:

ان الله تبارک و تعالی لا یسخر و لا یستهزی و لا یمکر و لا یخادع و لکنه عز و جل یجازیهم جزاء السخریه و جزاء الاستهزاء و جزاء المکر و الخدیعه، تعالی الله
عما یقول الظالمون علوا کبیرا. ۲۶

چیزی جز این نیست؛ چشانندن طعم تلخ و کشنده تمسخر به مسخره گران و مستهزئان. و کسی که ذائقه خفته مسخره گران را با نیش داروی حکمت بیدار کند حکیم است نه مسخره گر. «تعالی الله عما یقولون الظالمون علوا کبیرا». مسخره گری نشان از حقارت و زبونی فرد دارد. ولی هوشمندانه و زیرکانه مسخره گران را رسوا کردن، نشانگر فطانت و کیاست طرف است. بنابراین اسلام نه مطلقاً نفی و نه تأیید کرده، بلکه با ضوابطی خاص این مقوله را تأیید کرده است.

قرآن و استهزای نامقبول

مفسران در تفسیر کلمه «استهزاء» در آیه شریفه: الله یستهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون؛ (بقره، ۱۵/۲) خداوند آنها را به استهزاء می گیرد و آنها را به خود وا می گذارد تا در طغیان خود سرگردان شوند. حرف ها و توجیه های بسیار آورده اند که در ذیل قسمتی از گفته ها و آراء آن ها را با هم مطالعه می کنیم: استهزاء از ماده «هزء» به معنای در هم شکستن

که اگر به «باء» متعدی شود به معنای سبک گرفتن و دست انداختن می آید. ۲۷ و در اصطلاح به معنی اهانت و تحقیر و یادکردن عیوب و کمبودهای کسی به نحوی که باعث خنده دیگران شود. ۲۸ و گفته اند این معنا در فرهنگ عرب یک کار منفی و خلاف اخلاق است. ۲۹ که نسبت دادن آن به باری تعالی قبیح است. مثلاً صاحب تفسیر روض الجنان بعد از چند توجیه در این خصوص می نویسد:

این جمله ای است در معنی این آیه بر وجهی که آیت را بیرون آرد از اضافت قبیح و عیب بر خدای تعالی. ۳۰

و یا صاحب تفسیر «من وحی القرآن» نوشته اند:

نسبت دادن استهزاء به باری تعالی درست نیست چون متضمن نوعی خدعه است. ۳۱ به همین خاطر مفسران یا با زیرکی از کنار این آیه گذشته اند و یا به توجیهاتی که با ظاهر آیه سازگاری ندارد پرداخته اند. مثلاً بعضی در تفسیر کلمه «استهزاء» آن را به کلمه «مکر» ارجاع داده اند و در تفسیر این کلمه هم توجیهاتی مثل استعمال آن در تدبیر خوب و بد، مکر ابتدایی و ثانوی و اینکه مراد از مکر عذاب خداست پرداخته اند. ۳۲

در مورد این آیه از شیعه و سنی روایتی به این مضمون نقل شده که در آخرت وقتی کفار در آتش جهنم معذبند ناگهان دری از بهشت بر روی آنها باز می شود و همه به سرعت به طرف آن حرکت می کنند ولی همین که می خواهند وارد آن شوند در بهشت بسته می شود و همه مؤمنین به آنها می خندند. ۳۳

مرحوم فیض و علامه شبر - رحمة الله علیهم - در تفسیر این آیه گفته اند: خداوند در دنیا به این نحو آنها را مسخره می کند که در عین اینکه احکام اسلام را قبول ندارند ولی خداوند آنها را مکلف به آن می سازد و مکلف ساختن کسی که آن حکم را قبول ندارد نوعی مسخره کردن اوست. ۳۴

در حدیثی از امام کاظم (ع) آمده است:

که استهزاء منافقان در دنیا این است که خداوند برای اینکه آنها در ظاهر اظهار اسلام کرده اند ظواهر احکام مسلمین را بر آنها جاری می کند. ۳۵

مرحوم طبرسی در جوامع الجامع در تفسیر «الله یستهزیئ بهم» می گویند: یعنی خداوند بر آنها حقارت و نابودی نازل می کند. ۳۶ او در مجمع البیان برای توجیه این کلمه پنج

احتمال ذکر می کند که توجیه مهم و نزدیک به مضمون این آیه این است که خداوند در ظاهر به آنها نعمت و در واقع عذاب می دهد، بعد از «ابن عباس» نقل می کند که خداوند به آنها نعمت، می دهد و آنها تصور می کنند که این نعمت پاداش رفتار و کردار صحیح آنان است در حالی که خداوند فقط به این منظور به آنان نعمت می دهد که آنان در عمل زشت خود غوطه ور شوند، در نتیجه به عذاب و بدبختی که نتیجه عمل خودشان است گرفتار شوند. و از این جهت به این نعمت دادن «استهزاء» گفته شده است که ظاهر آن نعمت، ولی در واقع کشاندن آنها به هلاکت است.^{۳۷} اما این معنی با ظاهر آیه سازگار نیست. درست است که باری تعالی در دنباله آیه فرموده است: «ما به آن ها مهلت دهیم تا در طغیان و سرکشی خود غوطه ور شوند». اما نمی توان از آن به دست آورد، خداوند در برابر خطاکاری آنها نعمت می دهد، آن هم به این هدف که آنها گمراه تر شوند. به نظر می رسد مسخره کردن آنها همان مطلبی است که در ادامه آیه به آن تصریح شده است.

خداوند در این آیات^{۳۸} در ادامه به طنز گرفتن کفار، منافقین را با عباراتی طنز آمیز چون «ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون؛ اینان در کمال نا آگاهی به خود نیرنگ می زنند» و خود را فریب می دهند و سر خود کلاه گذاشته اند.

بعد تعبیر قرآن از بی ایمانی آنها بسیار جالب است، قرآن از بی ایمانی آنها به مرض یاد می کند برای اینکه به آنها سرکوفت بزند و آنها را نسبت به کارشان عصبانی و تحقیر کند. اضافه می کند که خداوند مرض آنها را زیاد و در آن غوطه ورشان سازد.

قرآن با مریض خواندن آنها خواسته است غیرمستقیم تصمیمات و اقدامات آنها را ناسالم، ناقص و علیل معرفی کند؛ چه اینکه مرض را به قلب نسبت داده است و قلب کلمه ای چند پهلو است که هم به معنی مرکز ادراکات و احساسات و عواطف و هم به مرکز سلامتی و حفظ بدن و روح اطلاق می شود و هیچ بعید نیست که قرآن خواسته باشد این نکته را با زیرکی به مخاطب خود گوشزد کند که سراپای وجود آنها مرض است و آنها نمی توانند نیت و کار سالم داشته باشند. باید توجه داشت که این آیه شاه بیت و نقطه طلایی این آیات است، و قبل و بعد این آیه شریفه مقدمه و زمینه ساز لبه تیز و ویران کننده پیکانهای تند و برنده ای است که پشت سرهم کار این مردمان شوربخت را یکسره ساخته است.

بعد برای اینکه آنها را کاملاً خرد و نسبت به راه و کارشان نا امید و شکست خورده

معرفی کند می گوید: «برای آنها عذاب دردناک است، به خاطر اینکه دروغگو بودند».

جالب توجه اینکه قرآن همواره منافقین و کفار را «دروغگو» می داند. صرف نظر از اینکه دروغ صفتی مذموم و حکایت از پستی و ضعف انسانها دارد، معرفی آنها به این عنوان جهت دیگری دارد و آن اینکه قرآن با این جهت گیری می خواهد بگوید آنها در عین اینکه به خدا، قیامت و نبوت پیامبران علم دارند، به انکار و نفی آن می پردازند یعنی انکار آنها انکاری از سر علم و آگاهی است نه از روی جهل و غفلت، به همین خاطر قرآن در بعضی آیات تصریح می کند «هیچ انسانی پیامبری را انکار نکرد؛ الا من بعد ما جاءهم بینه» چه اینکه دروغ به این معنی است که خلاف واقع خبر داده شود و الا اگر نسبت به آن امر جهل و یا غفلتی وجود داشته باشد وصف آن ها به «کذب» صحیح نمی باشد و باید گفت «بما كانوا یجهلون» و یا «یغفلون».

بعد قرآن برای معرفی بیشتر آنها با بیانی طنز آمیز به دو شاخصه مهم از پندارهای باطل آنها اشاره می کند: «آنها اهل فساد و ویرانی هستند اما در عین حال خود را اهل اصلاح و مصلح می دانند.»

وقتی به آنها گفته می شود ایمان بیاورید کما اینکه مردم ایمان آورده اند می گویند: «آیا ایمان بیاوریم کما اینکه انسان های بی خرد و سفیه ایمان آورده اند». قرآن چنین به آنها جواب می دهد: «آگاه باشید که خود اینها سفیه و بی خردند لکن نمی دانند». و در جهل مرکب هستند.

بعد قرآن به آخرین شاخصه از کارهای آنها اشاره می کند و می گوید: «هر گاه کسانی که ایمان آورده اند ملاقات کنند می گویند ایمان آورده ایم و هر گاه با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند ما با شمائیم.» و با تأکید می گویند: «جز این نیست که ما از مسخره کنندگان هستیم». این که آنها به جای اینکه خود را مؤمن بدانند مسخره گر معرفی می کنند قرآن به این طریق به زبان خود آنها می خواهد نهایت حماقت آنها را به تصویر بکشد.

نتیجه

ببینیم قرآن در جواب این عده که به تمسخر مؤمنین و دین خدا پرداخته اند چگونه برخورد نموده است؛ آیا در مقابل تمسخر آنها به نصیحت نشسته است؟! یا با دلیل و برهان سعی در ابطال راه و روش آنها دارد؟ یا قرآن هم دست به مقابله به مثل می زند و به مسخره کردن آنها می

پردازد؟ آن کسی که هیچ منطقی را به رسمیت نمی شناسد نصیحت، دلیل و برهان آوردن برای او چه معنی دارد؟ آنها انسان های مریضی هستند که باید با کارد طنز جراحی شوند و الا نرمش درمقابل امراض نتیجه ای جز گسترش آن نخواهد داشت. به قول شاعر:

وبعض الحلم عندالجهل للذله اذعان وفي الشر نجاه حين لا ینجیک إحسان

و شاعر پارسی گوی (عنصری) چه زیبا این شعر را به نظم کشیده است:

بردباری نزد نادان بود خواری و اندر بد بود رستن چون رهاند نکوکاری

مرحوم طبرسی در مجمع در مورد آیه «أَتتخذنا هزوا قال اعوذ بالله أن أكون من الجاهلین» (بقره، ۶۷/۲) گفتند آیا ما را به مسخره گرفته ای؟ موسی گفت پناه به خدا می برم از اینکه از جاهلین باشم». می نویسند:

اما علت اینکه موسی (ع) عبارت جاهلین را به کار برده تا دلالت کند بر این مطلب

که استهزاء فقط از روی جهل ناشی می شود.

بعد توضیح داده است:

چون استهزاء یا به خلقت انسان برمی گردد یا به فعلی از افعال انسان؛ اگر به خلقت برگردد این استهزاء معنی ندارد چون خلقت انسان به دست خودش نیست و اگر به فعلی از افعال او برگردد در این صورت اگر فعل او قبیح باشد ارشاد جاهل واجب است، پس در هر صورت استهزاء معنی ندارد بنابراین استهزاء گناه

بزرگی است که فقط از انسان جاهل صادر می شود. ۳۹

تفسیر درست آیه به طور قطع این طور نیست، اگر حضرت موسی چنین بیانی دارند به این خاطر بوده که آنها گمان می کردند حضرت موسی از پیش خود چنین حرفی را می زند چون در نظر آنها برای معرفی قاتل نیازی به این حرف ها نبود. یعنی حضرت موسی به خاطر نسبت دروغ به خدا چنین مطلبی فرمودند. ۴۰ نه اینکه استهزاء فقط از جهل ناشی می شود دوماً بعضی از مواقع ارشاد جاهل فقط با استهزاء تحقق پیدا می کند. علاوه بر این در مواقعی تأثیر تعریض و کنایه در انسان بیشتر از حرف صریح است و درست به همین علت است که قرآن در بعضی از آیات به تعریض و کنایه با انبیاء مواجه شده است، بنابراین باید دو عنصر استهزاء و تعریض را از هم جدا کرد. چنین نیست که طنز همواره مساوی با استهزاء باشد بلکه در طنز گاه از عنصر استهزاء که به آن تهکم می گویند و گاه از عنصر

ذکر معایب دیگران در فرهنگ عرب

در فرهنگ عرب لعن و نفرین و یاد کردن معایب مادی و عرضی مهلک و کشنده است. آنها یاد کردن معایب را یک امر واقعی و حیاتی می پنداشتند، درست مانند سلاخی که جنگجویان به سوی همدیگر پرتاب می کنند، به عبارت دیگر کسی که هجا متوجه او بود همانند کسی که از تیر و خنجر و نیزه و... دشمن فرار کند می کوشید با هر وسیله ممکن خود را از هدف تیر زبان دیگران دور نگاه دارد.

این نکته به حدی اهمیت داشت که حتی برخی مرگ را بر هجو شدن ترجیح می دادند چه آنکه آنها معتقد بودند تنها درمان هجو، هجوی مثل آن و یا برنده تر از آن است.^{۴۱} و الا انسان هجو شده مثل انسان بخت برگشته ای است که عار و ننگ دامن او را سیاه و روزگارش را به هم پیچیده است. این باور حتی در میان شاعران هجا گو هم مرسوم بوده، چنانکه ابوالفرج اصفهانی می گوید: شاعر چیره زبانی چون «بشار برد» برای آنکه خود را از شر زبان و نفرین «ابوالسشقیق» حفظ کند سالیانه مبلغی گزاف به او باج می داد.^{۴۲} به همین خاطر پیامبر اسلام در برابر یاهو گویی و نفرین اشراف عرب، چند شاعر نامدار را مأمور کرد که آنها را جواب و هجو کنند. و معروف است که به «حسان بن ثابت» (وفات ۵۴ق) فرمود: آنها را هجو کن که روح الامین (جبرئیل) با تو است. «اهجهم و روح الامین معک».^{۴۳} شاعر پارسی گوی چه خوب سروده است:

خداوند امساک را هست دری الا هجا که هیچ درمان ندارد

چو نفرین بود بولهب را ز ایزد مرا هجو گفتن پشیمان ندارد

رسول (اهجهم) داد فرمان به حسان وز او هیچ مداح فرمان ندارد^{۴۴}

شاعر عرب در تأثیر مثبت عتاب و سرزنش بر انسانها و جامعه سروده است:

ابلق ابا مالک عنی مغلغله^{۴۵} و فی العتاب حیاه بین الاقوام

دینوری در ذیل این شعر می نویسد:

منظور این است که هر گاه یکدیگر را عتاب کنند، سرزنش کردن بین آنها اصلاح

برقرار می سازد و از قتل خودداری می کنند پس عتاب کردن وسیله زندگی است.^{۴۶}

قرآن هم در طول نزول خود این اصل را همواره لحاظ کرده است به نحوی که وقتی به آیات قرآن نگاه می‌کنیم می‌بینیم هر جا مخالفین، قرآن و پیامبر (ص) را هجو گفته‌اند بی‌درنگ و بی‌هیچ اغماض و چشم‌پوشی قرآن هجو آنان را بی‌جواب نگذاشته است.

هزل

بعضی‌ها این سوال را مطرح می‌کنند که قرآن به صراحت طبق آیه شریفه: *إنه لقول فصل . و ما هو بالهزل* (طارق، ۸۶/۱۳-۱۴) هر گونه استفاده از شوخی و کلام غیرجدی را در بیان خود نفی کرده است و طنز، هجو و لطیفه هم نوعی شوخی و جزء کلام‌های غیرجد هستند بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که قرآن در بیان خود از این دو استفاده نکرده است؟ قبل از پاسخ به این سوال ابتداء لازم است معنی لغوی واصطلاحی هزل را توضیح دهیم و بعد به تشریح این سوال پرداخته شود.

در لغت هزل به معنی مزاح کردن و بیهوده گفتن، آمده و آن را مقابل جد دانسته‌اند. شاعران و نویسندگان هم آن را در این معانی به کار برده‌اند:

الف. شوخی و ظرافت کردن با دیگران

ب. دروغ، باطل و خلاف واقع

ج. سخنان زشت و شرم‌آور که به قصد شوخی ولی باطنا به قصد نتیجه اخلاقی یا

اجتماعی و تنبّه گفته شود. ۴۷

راغب به مناسبت آیه ۱۴ سوره طلاق گفته:

هزل هر گونه سخنی است که در آن حاصل و فزونی برای شنونده نداشته باشد. ۴۸

دهخدا نوشته است:

هزل شعری است که در آن کسی را ذم گویند و بد و نسبت‌های ناروا دهند یا

سخنی است که در آن مضامین خلاف اخلاق و ادب آید. ۴۹

اما هزل در اصطلاح اهل بدیع که آن را از محسنات معنوی می‌شمارند هر لفظی

است که از آن اراده جدّ کنند یعنی به حسب ظاهر به عنوان لعب و مطایبه ذکر می‌شود ولی

در حقیقت مقصود چیزی دیگر است. ۵۰

به قول مولانا:

تو مشو به ظاهر هزلش گرو	هزل تعلیم است آن را جدّ شنو
هزل‌ها جدّ است پیش عاقلان	هر جدی هزل است پیش هازلان
درج در افسانه شان بس سرّ و پند	کودکان افسانه‌ها می‌آورند
گنج می‌جو در همه ویرانه‌ها ^{۵۱}	هزل‌ها گویند در افسانه‌ها

مثلا عبید زاکانی می‌نویسد:

کسی با پسر خود ماجرا می‌کرد که تو هیچ کاری نمی‌کنی و عمر در بطلالت به سر می‌بری، چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز و سنگ از چنبر جهانیدن و رسن بازی تعلم کن تا از عمر خود برخوردار شوی. اگر از من نمی‌شنوی به خدا تو را به مدرسه اندازم تا علم بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلت و فلاکت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد.^{۵۲}

با تأمل در این تعاریف و نمونه‌های هزل می‌توان به تعریف دقیق و ویژگی‌های هزل دست یافت. می‌توان گفت، هزل جنبه شخصی و جزئی دارد انگشت اشاره آن به طرف باورها و عقاید مردم نیست مثلاً وقتی یک هزل نویس از رفتار بر فلان کارمند اداره یا از تنگ چشمی فلان ثروتمند و... می‌گوید فقط خطابش به همین افراد بخصوص است. کلام او عاری از هرگونه کلیت است، به علل و ریشه قضایا کاری ندارد. فقط افراد خاصی را پند و موعظه و توبیخ و گاه گوشمالی می‌دهد نه یک فکر و باور خاصی را، بلکه از تحلیل دقیق کلمات هزل‌گویان به دست می‌آید که اگر آن‌ها یک فرد و یا یک حیوان را می‌گیرند و هزار حرف و متلک نثار او می‌کنند، در واقع مقصودشان نقد و ردّ یک فکر است که این اعمال و رفتار از آن زاییده شده است.

به قول مولانا:

این کلیله و دمنه جمله افتراست	ورنه کی با باز لک لک را مراست
ای برادر لفظ چو پیمانہ است	معنی اندر وی بسان دانه ای است
کودکان افسانه‌ها می‌آورند	درج در افسانه شان بس سرّ و پند ^{۵۳}

و این چنین هزل‌گویان با خطاب قرار دادن یک انسان یا یک حیوان به مراد خود جامه عمل می‌پوشانند بدون اینکه الفاظ رکیک و اهانت آمیزی به کار برده باشند. نقد و پند و توبیخ او هم کاملاً رواست، پوشیده و در خفای الفاظ نیست او با تمسک

به استعاره، مجاز، کنایه، رمز و الفاظی که ظاهر آنها مراد نیست منظور خود را بیان می کند.
و همین معنا هم از اشعار و کلمات بزرگان به دست می آید.
سنایی می گوید:

هزل من هزل نیست تعلیم است	بیت من بیت نیست اقلیم است
گر چه با هزل جد بیگانه است	هزل و جدم هم از یک خانه است
تو چه دانی که اندر این اقلیم	عقل مرشد چه می کند تعلیم
یعنی از جد اوست جان آویز	هزلش از سحر شد روان آمیز
شکر گویم که نزد اهل هنر	هزلم از جد دیگران خوشتر ^{۵۴}

بنابراین هزل را می توان چنین تعریف کرد: بیانی به ظاهر غیر جدی بر مبنای عباراتی لطیف و دل نشین که در باطن به قصد تنبه و توجه دادن مخاطب به امری گفته می شود.

قرآن و هزل

با دقت در معنی لغوی و اصطلاحی هزل به دست می آید که از هزل در آیه شریفه، معنی لغوی آن اراده شده است نه معنی اصطلاحی آن؛ بنابراین آیه شریفه با هزل اصطلاحی هیچ منافاتی ندارد یعنی اگر بگوییم مثلاً فلان آیه هزل به معنی اصطلاحی آن است با این آیه شریفه ناسازگار نخواهد بود.

بنابراین طنز با هزل تفاوت بسیار دارد طنز یکی از صناعات ادبی است که با بیان و تصویری شیرین و جذاب، زشتی ها و کاستی ها را به نمایش و تصویر کشانده و مخاطبان خود را با تبسمی معنی دار برای اصلاح به تفکر وامی دارد؛ مقام طنز مقام تصریح و کینه توزی نیست بلکه هدف آن اصلاح و هدایت انسان هایی که به هر علتی نمی توان حقیقت را به صورت مستقیم به آنها عرضه داشت و اینجا است که طنز با تصویری لطیف و مضحک، واقعیت و عاقبت دردآور آن عقیده و رفتار را به نمایش می گذارد و مخاطب را از دون متزلزل و به اندیشه بازسازی خود فرو می برد.

حال این سؤال مطرح است که آیا قرآن در بیان خود از هزل اصطلاحی استفاده کرده است یا نه؟ و تا جایی که حقیر در قرآن تفحص کرده ام آیه ای که به توان آن را با مشخصات و ویژگی های هزل مطابقت داد یافت نشد، و به نظر می رسد استفاده از این بیان برخلاف

قالب‌های بیانی دیگر ریسک‌های متعددی را به همراه دارد. از جمله عدم وضوح و گویای مراد آن در فضای خاص قرآن است، از این رو باید گفت استفاده از هزل به معنای اصطلاحی آن هم در قرآن به کار گرفته نشده است. اما این مطلب که بعضی نوشته‌اند کلام به دو قسم جدی و غیر جدی تقسیم می‌شود، و بعد طنز، هجو و لطیفه را جزء کلام غیر جدی به حساب آورده‌اند، درست به نظر نمی‌رسد؛ بی‌شک طنز، هجو و لطیفه جزء بیان‌های جدی هستند نه غیر جدی؛ چه اینکه متکلم با اراده و به قصد تفهیم معنای خاص در قالبی هنرمندانه یک معنی را با عباراتی دلنشین و مفرح بیان می‌کند. بله هزل را می‌توان جزء کلام غیر جدی به حساب آورد اما در مورد طنز و هجو و لطیفه نمی‌توان چنین قضاوتی داشت. چون نگاه طنز پرداز و هجا و لطیفه گو به خنده و شوخی یک نگاه ابزاری است. آنها از خنده به عنوان یک چاشنی استفاده می‌کنند.

بنابراین طنز، هجو و لطیفه، غیر از هزل - چه به معنی لغوی و چه معنی اصطلاحی - است. این طبق تفسیری بود که منظور از «هزل» را قرآن می‌دانست یعنی قرآن هزل نیست اما در مقابل این عده بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از هزل قیامت است. ۵۵
یعنی وقوع قیامت شوخی نیست بلکه امری جدی و واقعی است. و آیات قبل و بعد هم همین مطلب را تایید می‌کنند که «قیامت قول فصل است و هزل نیست»
شیخ در تبیان آورده است:

این آیه جواب قسم و معنای آن این است که آن چه از اعاده و ایجاد دوباره خلق گفته‌ایم، قول فصل است که بین حق و باطل را جدا می‌کند مثل «فصل القضاء»
یعنی «زنده شدن شما شوخی نیست». ۵۶

بنابراین طبق این تفسیر، آیه شریفه درباره هزل بودن و نبودن قرآن ساکت است.

قرآن و بیان حزن‌انگیز

در روایات اسلامی آمده است: «القرآن نزل بالحزن فاقرووه بالحزن؛ قرآن با حزن نازل شده پس آن را حزین بخوانید». ۵۷ بی‌تردید منظور از «القرآن» کل آن نیست چون وقتی به متن قرآن مراجعه می‌کنیم با انواع بیان مواجه می‌شویم.
یکی از بیانات زیبای قرآن استفاده از بیان غم‌انگیز است. که در زیبایی و عمق تأثیر

سیار حائز اهمیت است. وقتی این آیات: **یوم يجعل الولدان شیباً** (مزل، ۱۷/۷۳) و **یا یوم یفر المرء من أخیه**. و **أمه و أبیه**. و **صاحبته و بنیه** (عبس، ۳۶-۳۴/۸۰) و **یا یوم لا ینفع مال و لابنون إلا من أتى الله بقلب سلیم**. (شعراء، ۸۸-۸۹/۲۶) را می خوانیم بی اختیار قلب مان مالا مال از حزن و اندوه می شود آن چه روزی است که نزدیک ترین و عزیزترین کسان انسان نمی توانند هیچ نفعی به حال او برسانند و گرهی از کار او بگشایند؟ آن چه روزی است که همان مادری که همواره مشتاقانه انتظار دیدنش را می کشیدی از او گریزانم می شوی؟ این چه روز جدایی است؟ این چه اندوهی است که بچه ها یعنی همان کسانی که جز به بازی و شادی خود توجهی ندارند از وحشت و هولناکی آن پیر می شوند؟

ساختارهای متنوع بیانی قرآن

بحث پیرامون طنز، هجو و... یک بحث سبک شناسانه است وقتی قالب های بیانی قرآن را با هم مقایسه می کنیم می بینیم اسلوب های بیانی متفاوتی دارند، برای نمونه این چند آیه را در نظر بگیرید، مثلاً خطاب به عده ای که اسلام را دوست دارند ولی فریب جاذبه های دنیا را خورده اند می فرماید: **ذره م یأکلوا و یتمتعوا و یلههم الأمل فسوف یعلمون**؛ (حجر، ۱۵/۳) بگذار تا مشغول خوردن و زاد و ولد شوند و سرگرم آروزهای خود که زود است بدانند. و خطاب به منافقین که مؤمنین را به سخریه می گرفتند و می گفتند: **نحن مستهزون**. می فرماید: **الله یتهزی بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون**؛ (بقره، ۱۴/۲-۱۵) خدا آنها را مسخره می کند و مهلتشان دهد تا در سرکشی خود فرو روند.

و نسبت به انسان های لجوج و لاف زن می فرماید: **فستبصرو و یبصرون**. **بأیکم المفتون**. **إن ربک هو أعلم بمن ضلّ عن سبیله و هو أعلم بالمهتدین**. **فلا تطع المکذبین**. **و ذوالو تدهن فیدهنون... سنسمه علی الخرطوم**؛ (قلم، ۵/۶۸-۱۶) پس زود است بنگری و بنگرند که کدام یک از شما یید فریب خورده، هر آینه پروردگارت داناتر است به آنکه گمراه است و اوست داناتر به راه یافتگان پس فرمان نبر از دروغگویان، دوست داشتند کنارآئی تا کنارآیند... که زود است بر خرطومش مهر نهیم.

و به پیامبر اسلام (ص) که از بهانه گیری های منافقین به تنگ آمده بود می فرماید: **فلعلک تارک بعض ما یوحی إلیک و ضائق به صدرک أن یقولوا لولا أنزل علیه کتراً أو جاء معه**

ملک...؛ (هود، ۱۱/۱۲) شاید رها کرده‌ای بعضی از آن چه بر تو وحی شده و سینه ات به تنگ آمده از اینکه می گویند چرا بر او گنجی نازل نمی شود و یا فرشته‌ای با او نمی آید. و در بیانی عام می فرماید: و وصینا الإنسان بوالدیه حسنا؛ (عنکبوت، ۲۹/۸) و انسان را به احسان به پدر و مادرش وصیت نمودیم.

این آیات هر کدام یک قالب و اسلوب بیانی ویژه‌ای دارند به خصوص وقتی با آیات مشابه مقایسه شوند تفاوت آنها بهتر آشکار می شود و هر کدام بر اساس زمینه‌ها و... پیش فرض‌های خاصی پدید آمده اند.

مثلاً آیه چهارم قالبی عادی دارد و در لابه‌لا و پس عبارات آن چیزی پنهان نیست، مراد آن کاملاً رو است، گویا باری تعالی نمی خواسته مراد خود را در لفافه و پس و پیش کلمات عرضه کند؛ مفهوم آن هم طوری نیست که نیاز به این حرف‌ها داشته باشد. می توان آن مضمون را در قالبی ساده و ورشن نهاد و عرضه کرد، یک سفارش کاملاً عادی و طبق عقل و فطرت انسان‌ها است لذا مستقیم مطلب را بیان نموده است.

اما آیه سوم مفهوم آن خلاف وظیفه و مقام و جایگاه پیامبر (ص) است، این مضمون که «تو قسمتی از دین را رها نموده‌ای» بسیار معنا و مفهوم منفی دارد لذا برای بیان آن باید روش خاصی را به کار برد، نباید رک و پوست کنده آن را بیان نمود. چه اینکه این مفهوم آثار منفی به جا خواهد گذاشت بنابراین باید آن مفهوم را با قالبی خاص با «لعل» و «عسی» و با لطافت و ملاحظت و مزاح خاصی شروع و بیان نمود به نحوی هر که این آیه را بشنود، درک کند که باری تعالی دارد با رسول خود مزاح می کند و در قالب مزاح هم می خواهد نکته‌هایی را به پیامبر و کسانی که در مقابل رسول اکرم (ص) موضع گرفته اند گوشزد کند تا پیامدها و آثار منفی آن تبدیل به پیامدها و آثار مثبت شود. هم پیامبری پیامبر (ص) را به آنها بفهماند و هم به پیامبر (ص) این دل گرمی را داد که آیات الهی را بدون اینکه از کسی بترسد، در بیان و ابلاغ آنها تاخیر نیندازد.

در آیات سوم و دوم، ما شاهد مفهوم و قالب خاص دیگری هستیم قبل از هر چیز مفهوم انتقام و زهر چشم گرفتن در آن خودنمایی می کند چون شخص و اشخاص مورد خطاب، همین حرف را در تمسخر و تحقیر پیامبر (ص) و مؤمنین به کار برده اند، قرآن هم آنها را در موقعیتی بسیار خفت بار و شکننده گذاشته و توصیف می کند، درست از مفهوم و مضمون

آن بر می آید که در مقابل ما اشخاصی که علم دشمنی به دست گرفته اند قرار دارند؛ در یک جنگ روانی و تبلیغاتی باید در مقابل خصم کم نیاورد. ابن قتیبه دینوری می گوید:

گمان نمی کنم خداوند کسی را وصف و در ذکر عیوبش مبالغه کرده باشد همچنان که در ذکر عیوب ولید بن مغیره مبالغه کرده است؛ چون او را به حلف، مهانه، عیب گیری از مردم، سخن چینی، بخل، ظلم، گناه، تندخویی و پسرخواندگی وصف کرده و به این ترتیب چنان عار و ننگی را بر او بار کرده که در دنیا و آخرت چهره اش از آن پاک نخواهد شد. ۵۸

در آیه نخست، ما با یک مفهوم بسیار دردآور مواجه می شویم که با عفتی حکیمانه آمیخته است. اما آن مضمون کنایه آمیز که با نوعی شرم و تملک نفس توأم است. برای کسی که خود را انسان و اشرف مخلوقات می داند چه چیزی بدتر از اینکه جز خوردن و خوابیدن و بچه زاییدن به چیز دیگر توجه نداشته باشد، کسی که چنین است او در حقیقت یک حیوان است ولی به نام شریف انسانیت دل خوش کرده و قرآن این معنا را در پرده و بسیار متین بیان کرده است. سربسته و پوشیده می گوید: «بگذار تا مشغول خوردن و زاد و ولد شود».

علل گرایش به طنز

قرآن پیام خود را هدایت بشر به بهترین راهها دانسته و همین اقتضا می کند که از شایسته ترین اسلوب های بیانی هم سود برده باشد و زبان طنز به معنا و مفهوم دقیق آن یکی از بهترین اسلوب های بیدارگری است. کسانی که در شگفتی های شگرف زبان تأمل دارند و تعریض پردازی های ظریف زبانی را خوب می شناسند این مطلب را تأیید می کنند که فهم و کشف یک طنز به این آسانی ها نیست چه اینکه بسیاری از تلویح ها، ایهام ها و سایر صنایع پندار خیز دیگر میانجی ها در آن ها به حدی ظریف است که به دشواری و با درنگ و رف کاوی در کنایه ها می توان به معنای هنری آنها راه برد؛ چه بسا بارها یک آیه خوانده شود ولی به ظرفیت ها و ظرافت های نغز آن پی نبریم. حقیر تا به حال به همین انگیزه چند بار قرآن را مطالعه کرده ام و در هر بار ظرافتی از گوشه زنی های خاص قرآن را کشف نموده ام که تعداد آنها به حدود ۴۰۰ آیه می رسد. پرداختن به هریک از این آیات شریفه و اینکه این کتاب بزرگ چه صنایع نغز هنری آفریده است نیاز به مقدمات خاص

خود دارد که به عنوان پیش درآمد و پل ورود به آن مباحث ناگزیر به بیان آنیم .
غایت هنر در آن است که هر گونه احساس خفته، تمایلات، و اشتیاقات را بیدار کند، در آنها جان بدمد، دل را سرشار کند و همه چیز را برای انسان های رشد یافته و رشد نکرده احساس پذیر کند . هنر می تواند آن چه را عاطفه انسان در درونی ترین و نهفته ترین زوایای خود دارد تجربه کند و پیوراند . آن چه را که در ژرفا و امکانات متعدد و جنبه های مختلف نهاد انسان وجود دارد به جنبش درآورد و بزانگیزد و آن چه را که روح علاوه بر اینها در اندیشه و در فکرت خود اندوخته است و ذاتی و والا است - مانند شکوه، نجابت، ابدیت و حقیقت - برای احساس و مشاهده قابل تمتع کند . به همین ترتیب بدبختی، فقر، و همچنین بدی و بزهکاری را قابل درک کند . هر آن چه را وحشت انگیز و هراس ناک است بشناساند . ۵۹

به جرأت می توان گفت که طنز یکی از تجلیات بارز هنر است، که بازیگرکی و باکلماتی سرشار از لبخند و معنا احساسات خفته را بیدار و بت های درونی انسان های لجوج و غفلت زده را در هم می شکند و به کرنش و بازاندیشی وامی دارد؛ سخن هنر این است که هیچ گاه مستقیم به طرف ذهن مخاطب قدم برنداریم بلکه باهوشیاری به سراغ پیش فرض ها و زمینه های ذهنی و فکری او رفت تا مخاطب را هم گام و هم فکر خود بیاییم، هنرطنز در این میان به ما این نکته را می آموزد که برای نقد یک فکر و باور باید زمینه ها و پیش فرض های فکری آن باور و رفتار را دریافت و با تصویری مزاح گون آن را به نقد کشید .

طنز انتقاد بر اساس نمود هنری است انتقاد را می توان صریح و مستقیم بیان داشت اما بازتابش خوش آیند نیست و ایجاد نفرت و دشمنی می کند؛ طنز به ما این امکان را می دهد که انتقاد را در یک ظرف شیرین و مضحک قالب بزنیم که نه تنها ایجاد ناراحتی نکند بلکه مخاطب را به تواضع وادارد .

عبید زاکانی می گوید:

اگر می خواهید تلخ ترین انتقادها و اعتراض ها را بر کسی وارد کنید در لباس

مزاح و خنده عرضه کنید . ۶۰

چون بعضی از طبایع و مزاج ها گوش نصیحت پذیر ندارند و ذاتاً در برابر هر حرف صحیح و منطقی گرچه جنبه نصیحت هم داشته باشد جبهه می گیرند اما وقتی نقد به

شکل شوخی و مزاح بیان شد طرف خلع سلاح می شود و به قولی نیششان کشیده می شود و شاید رمز موفقیت طنز در این نکته نهفته باشد که مزاح و خنده، غیرمستقیم در خود این پیام را دارد که طنز پرداز قصد هیچ انتفاع و بهره برداری مادی ندارد و همین نکته باریک تر از مو است که لجوج ترین فرد را به کرنش و بازاندیشی وامی دارد.

درست به همین علت است که همه آثار بزرگ جهان و ادبیات مهم عالم به این بعد توجه داشته اند از حافظ گرفته تا پیچکاف در فیلمنامه هایش حتی کتاب های آسمانی عهد عتیق و جدید^{۶۱} به این نکته عنایت داشته اند. پیچکاف می گوید:

یک فیلم ناموفق ساختم آن هم چون خالی از طنز بود.

به بیانی روشن باید گفت: هیچ اثر بزرگی در جهان خالی از طنز نیست و الا جهانی شدن و ماندگاری آن زیر علامت سوال قرار می گرفت؛ چه اینکه طنز به خاطر ویژگی منحصر به فرد آن تنها زبان مشترک تمام انسان ها است بنابراین باید طنز را یکی از علل جذابیت و ماندگاری یک اثر معرفی کرد.

یکی دیگر از علل توجه به این هنر اصیل آن است که طنز پردازان می خواهند جنایت و خباست را رسوا، و حماقت را مسخره کنند و از این روی تا می توانند آن را بکاهند یا از ریشه برکنند.

آنها از بی خبری و نادانی و فریفتگی مردم به عوام فریبی شیادان ریایی ناراحت هستند و چون انتقاد صریح و جدی از اعمال این گروه شمشیر بسته یا آن گروه مجهز به سلاح تکفیر ممکن نیست و از طرفی نیز چون غالب مردم استدلال عقلی و بحث علمی و فلسفی را بر نمی تابند، لذا نیت خود را در لباس سخنان تعریض آمیز و تکه های خنده آور می پوشانند تا شاید مردم را از اسارت حماقت و بی خبری و فریفتگی به در آورند.

اینکه سنائی به کرات می گوید: «هزل من هزل نیست تعلیم است»

یا مولوی می گوید: «هزل تعلیم است آن را جد شنو تو مشو به ظاهر هزلش گرو».

یا عبید زاکانی می گوید: «هزل را خوار شمارید و هزالان را به چشم حقارت

منگرید.» یا «از دشنام گویان و... و زبان شاعران و مسخرگان مرنجید».^{۶۲}

مقصود همه این است که از زبان تند و حمله های کوبنده طنزگویان نباید ترسید بلکه باید گوش به اسرارشان سپرد، زیرا هدف آنها شرارت و دشمنی با اخلاق نیست بلکه هدفشان

از به کار بردن چنین زبان دردآور و گاهی رنجانندای، به خود آوردن تباهکاران اجتماعی و بیدار کردن به خواب رفتگان غافل و بی خبر و فریفته است.

عامل دیگر در گرایش به طنز تأثیر شگفت انگیز آن است. از قدیم گفته اند: «الکنایه ابلغ من التصریح»، به همین خاطر کنایه و ایهام بیشتر از سخن صریح در مخاطب مؤثر است. ۶۳ عرب ها کسی را که در هر موردی به صراحت سخن می گوید نکوهش می کنند و می گویند: «لایحسن التعریض الا ثلباً؛ تعریض را نیکو نمی شمارد جز آدم بد». ۶۴

اگر قرآن در بسیاری از جاها کلام کفر آمیز و ناهنجار افرادی مثل فرعون را نقل می کند این به قصد تمسخر و تحقیر خود آنها است قرآن در واقع با این نگاه درونی در صدد معرفی غیر مستقیم آنها به مردم است که آنها چه قدر جاهل و احمق اند و با توصیف کارهای نامعقول، پستی ها و شرارت ها، آنها را «هو» کند.

می توان علل گوشه زنی و سخنان تعریض آمیز را چنین خلاصه کرد:

الف. زندگی در جامعه امنیتی و پلیسی که همه باید از باورهای باطل حاکم بر جامعه حمایت و تمجید کنند مثل جامعه ای که حضرت ابراهیم (ع) در آن می زیسته که برای رد پندار نادرست مردم در چنین جامعه ای باید از حرف های دو پهلو و مزاح گونه استفاده کرد تا حساسیت موجود تحریک نشود و در عین حال حرف خود را به آنها القاء کرد.

ب. خودداری از قرارگرفتن در مقابل انسان هایی که باورها و برخوردی ناهنجار و نابخردانه دارند.

ج. عناد و لجاجت مخاطبان.

د. تأثیر شگفت طنز؛ چون گوشه ای که بنازکی و زیرکی به کسی می زنند بهتر از سخن روشن و آشکار در شنونده اثرگذار است.

طنز قرآنی در نگاه قرآن پژوهان

تقریباً همه آگاهان به قرآن این مطلب را قبول دارند که قرآن در بیان خود از طنز استفاده کرده است.

استاد آیت الله مکارم شیرازی در این خصوص می گویند:

در قرآن طنز هست چون قرآن کلامی است در اوج فصاحت و بلاغت» بعد ایشان

برای نمونه آیه ۴۹ سوره دخان را می آورند و توضیح می فرمایند: «خداوند در روز قیامت وقتی برخی از سران کفر را در آتش جهنم می اندازد می فرماید «ذق انک انت العزیز الکریم»... این عملاً طنز است ماهیت طنز غیر از این نیست. ۶۵

استاد معرفت هم در این مورد می گویند:

در قرآن آیات فراوانی در این باره (طنز) وجود دارد؛ مثلاً درباره رباخواری می گوید:
الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبْطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ؛ (بقره/ ۲۷۵) کسانی که ربا خوارند (از قبرها) بر نمی خیزند، جز مانند آن که به وسوسه و فریب شیطان دیوانه شده است. که این نوعی طنز و استعاره است. ۶۶

مطلبی که در این جا لازم است به آن پرداخته شود در مورد تعریف و حد و حدود طنز به طور عموم و به خصوص در قرآن است؛ که چه آیاتی طنز است و چه آیاتی طنز نیست مثلاً آیت الله معرفت آیه شریفه «مثله کمثل الکل» را طنز می دانند. ۶۷ ولی مرحوم علامه جعفری بعد از اینکه آیه «ذق انک انت العزیز الکریم» را طنز می داند آیه «کمثل الکل» را طنز نمی داند و معتقد است که این گونه جملات استفاده قانونی و مشروع از طنز و تشبیه است. ۶۹ یا آیت الله حائری شیرازی می گویند:

یک مورد طنز نسبت به مومنین در قرآن نیست اما نسبت به ستمکاران می

گوید: «ذق انک انت العزیز الکریم» که طبیعتاً استهزاء است. ۶۹

از این عبارات به دست می آید؛ همه قبول دارند که در قرآن طنز وجود دارد ولی مطلب مورد اختلاف تعریف ماهیت طنز است، اصولاً طنز چیست که مرحوم علامه محمد تقی جعفری آیه «مثله کمثل الکل» را طنز مشروع می داند، مگر طنز مصطلح از جمله آیه «ذق انک انت العزیز الکریم» طنز نامشروع است.؟! ۷۰

کسانی که برای اولین بار طنز را شناسایی کردند شناختی دقیق از روش های ادبی همگون و نزدیک به آن مانند هجو، هزل و لطیفه نداشتند و بلکه همه این روش های ادبی را طنز و جزئی از آن می پنداشتند، اما امروزه مسلم است که هر یک از اینها دارای روش و سبکی مخصوص به خود هستند و هیچ گاه تعریف آنها در تعریف طنز نمی گنجد و همین خلط و مشخص نکردن حد و حدود طنز، هجو و هزل در طنزهای قرآنی خودنمایی کرده است به نحوی که بعضی با تمسک به همین تعریف ها منکر طنز بودن بعضی از آیات

شده‌اند و هجوهای قرآن را هم طنز پنداشته است.

وجه اشتراک طنز، هجو، هزل و لطیفه یعنی همان شیرینی قالب لبخند بر انگیز آنها باعث یکی دانستن آنها شده است ولی این وجه اشتراک نباید ما را از وجوه افتراق و نکات اساسی و اهداف مشخصی که در هر یک از این روشهای هنری نهفته است غافل سازد. لذا قبل از هر مطلبی ما نیازمند یک بحث موضوع شناسانه هستیم نخست باید تعریفی دقیق از طنز و سایر قالبهای نزدیک به آن مانند هجو و... ارائه کرد و بعد بر اساس آن به این نکته پردازیم که چه آیاتی از قرآن طنز و چه آیاتی هجو و چه آیاتی لطیفه هستند.

طنز چیست؟

مرحوم دهخدا طنز را چنین تعریف کرده است:

فسوس کردن، فسوس داشتن، افسوس داشتن، افسوس کردن، طعنه، سخریه». دهخدا معانی دیگری همانند «به کسی خندیدن، عیب کردن، لقب کردن، سخن به رموز گفتن، ناز، و طنز کردن را به معنی طعنه زدن و...»^{۷۰}

طنز یکی از انواع ادبی است که در السنه غربی «satire» نامیده می‌شود و در فارسی طنز اصطلاح شده، عبارت از روش ویژه‌ای در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجوآمیزی از جهات زشت و منفی و (ناجور) زندگی، معایب و مفساد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورت اغراق آمیز، نمایش می‌دهد تا صفات و مشخصات آنها نمایان تر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشه یک زندگی عالی و معمول آشکار گردد.^{۷۱} بعضی هم در مورد طنز چنین نوشته‌اند:

معادل واژه طعنه یا طنز در زبان انگلیسی «ironi» است که به معنی ریا، تقیه و

فریبکاری است و در اصطلاح به کار بردن منظم یک واژه در دومعنی است...^{۷۳}

در کتابهایی که حول موضوع طنز نوشته شده تعاریف دیگری چون:

الف. انتقاد اجتماعی، در جامه رموز و کنایه با رعایت و حفظ جنبه‌های هنری و زیباشناسی.^{۷۳}

ب. طنز نوعی از ترکیب ادبی است که به شکل نظم یا نشر بوده و در آن شرارت یا

جنبه‌های منفی اجتماعی مورد انتقاد قرار می‌گیرد.^{۷۴}

آیت الله مکارم شیرازی برداشت خود را از طنز چنین شرح می‌دهند:

آنچه امروز از طنز متبادر می شود این است که یک سلسله مسائل هدفدار در لباس لطایف و آمیخته با نوعی شوخی بیان می شود که اگر خلاف شرع نباشد اشکال ندارد، ولی اگر مطالب نیش دار و موزیانه در آن باشد با ضوابط شرع سازگار نیست. ۷۵

مرحوم علامه محمد تقی جعفری هم دریافت خود از طنز را چنین توضیح می دهند:

طنز سخنی است با استفاده از استعاره و مبالغه و مجاز که با ظاهری مقبول و آراسته و گاه نه فقط مقبول بلکه خوشایند که جنبه لطیفه هم دارد. ۷۶ ایشان در توضیح بیشتر می گویند. درماهیت طنز غالباً و نوعاً اهانت و هتک حرمت وجود دارد و (طنز) خلاف واقع است. ۷۷

آیت الله معرفت هم طنز را یک نوع کنایه که مطلب را در لقایه و کنایه وار و با تشبیه ارائه می دهد، ۷۸ می داند.

نقد تعاریف طنز

همان طور که ملاحظه می کنید در این تعاریف آشفتگی و در هم آمیختگی تعریف طنز و هجو و هزل کاملاً مشهود است.

مرحوم دهخدا به جای تفسیر طنز موارد استعمال کلمه طنز را آورده، عده ای هم طنز را صرفاً یک پدیده اجتماعی دانسته اند که فقط به نقد امور اجتماعی می پردازد اما حقایق دیگر جامعه را خارج از حوزه وظیفه طنز پنداشته اند که به هیچ صورت حصر درستی نیست و ما می توانیم در ابعاد مختلف جامعه طنز داشته باشیم.

سایر تعاریف هم در واقع بیان مشخصات و ویژگی های طنز است نه تعریف آن.

اما این مطلب که علامه جعفری آورده اند که نوعاً در ماهیت طنز اهانت و هتک حرکت وجود دارد و خلاف واقع است. اگر منظور از خلاف واقع کنایه و تشبیه باشد بله گاه طنز پرداز از کنایه و تشبیه هم استفاده می کند اما اگر منظور این باشد که ما به مطلبی پردازیم که وجود خارجی نداشته باشد مثلاً به فردی چیزی نسبت دهیم که آن شخص آن صفت را ندارد در این صورت طنز به هیچ وجه نمی تواند جنبه نقد و اصلاح داشته باشد طنز عالی طنزی است که ناظر به واقع و به نقد واقعیات ناجور جامعه پردازد. اما این مطلب که «اگر مطالب نیش دار و موزیانه در طنز باشد با ضوابط شرع سازگار نیست» گاهی

طنز هدف خود را مبارزه با اشخاص می‌داند که نسبتی با دلیل و موعظه ندارند؛ طنز می‌گوید وقتی انسان‌ها در جامعه با موعظه و حرف حق بیدار نمی‌شوند آنها را باید با گوشه‌ها و تعریضات گزنده بیدار و به راه آورد و اگر گاهی هم طنز پرداز به جای حرف صریح و رک به تعریض و گوشه زنی روی می‌آورد به خاطر تأثیر عمیق این روش در انسان است و یا به عللی دیگر که نباید حرف را رک و پوست‌کنده به رخ طرف کشید مثلاً باری تعالی برای بیان علت ترس موسی سربسته همین اندازه می‌گوید: لا یخاف لدی المرسلون. إلا من ظلم؛ (نمل، ۲۷/۱۰-۱۱) و همین مقدار در توجه او به علت ترس کفایت می‌کند و تأثیر آن از اینکه انگشت روی خطا و لغزش طرف گذاشت بسی عمیق‌تر است.

برای به دست آوردن تعریفی دقیق از طنز، باید یک بحث تطبیقی دقیق را طرح کرد تا حداقل بتوان به وسیله آن، چهار چوبی کلی برای طنز به دست داد. به این منظور باید تمام نمونه‌های طنز، هجو، هزل و لطیفه به خصوص نمونه‌های برجسته آنها را به دقت بررسی کرد و دید آنها چه تعریف و خصوصاتی را می‌پذیرند و چه تعریف و ویژگی را بر نمی‌تابند چه اینکه چشم بسته و ذوقی نمی‌توان به تعریفی جامع و مانع برای طنز و سایر روش‌های نزدیک به آن دست یافت.

در اینجا ما از نمونه‌های فراوان طنز و... چند نمونه برجسته را می‌آوریم:

می‌گویند «زبرقان بدر» مردی بسیار ثروتمند بود و به قول یعقوبی عادت این داشت و که خود خوری و خود پوشیدی و به کس نرسیدی تا «حطیئه» شاعر او را گفت: «فرو گذار مکارم را مرنج در طلبش به خود نشین و به خود خور که مرد این کاری»

چون این قصیده حطیئه بر زبرقان خواندند، ندیماننش گفتند: «هجایی زشت است» زبرقان نزدیک «عمر خطاب» آمد و تظلم کرد و گفت: داد من بده، عمر گفت تا حطیئه را بیاورند حطیئه گفت: «من در این، فحش و هجایی ندانم». گفتند شعر و دقایق آن کار امیر المؤمنین نیست. عمر کس فرستاد و حسان را بیاوردند و او نابینا شده بود، نشست و این بیت را بر او خواندند، حسان. عمر را گفت یا امیر المؤمنین هجو نگفته ولی بر زبرقان سلاح کشیده است، عمر تبسم کرد و ایشان را اشارت داد تا بازگردند. ۷۹

راغب می‌گوید: «زبرقان خطاب به عمر خطاب گفت: یا امیر المؤمنین او مرا از آنچه از بزرگی‌ها برای خود ساخته بودم برهنه کرده است». ۸۰

و طنز همین است که هجو نیست ولی ماهرانه بزرگی های تصنعی را از دیگران می زداید .
و یا این چند بیت زیرکانه سعدی در نقد بزرگی های پوچ و برهنه کردن انسان های
بی حقیقت چه قدر دقیق و ظریف است :

مگر دراعه و دستار و نقش بیرونش	به آدمی نتوان گفت مانند این حیوان
که هیچ چیز نبینی حلال جز خورش ^{۸۱}	بگرد در همه اسباب و ملک و هستی او
که دستار پنبه است و سبلت حشیش ^{۸۲}	میفرزاد کردن به دستار و ریش

یا نقد ماهرانه حافظ :

خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش

که ساز شرع ازین افسانه بی قانون نخواهد شد

حال بینیم این طنزها چه ویژگی دارند و در نهایت چه تعریفی را می پذیرند . بی تردید
این نمونه ها و نمونه های دیگر مشخصات بارز آنها را می توان چنین خلاصه کرد :

- ۱ . انتقادآمیز بودن ؛ ۲ . کلیت ؛ ۳ . عمیق و لایه دار بودن ؛ ۴ . نیش خندی پوشیده و پنهان ؛ ۵ . پرداختن به مسائل اصلی و ریشه یابی وقایع و مطالب ؛ ۶ . واقعی بودن تمام عناصر آن ؛ ۷ . عاری بودن از الفاظ رکیک ؛ ۸ . برخوردار از الفاظ و قالبی شیرین و خوش آیند ؛ ۹ . دارا بودن از غایتی عالی که همان اصلاح و سازندگی فرد و جامعه باشد ؛ ۱۰ . برخوردار از سبک و قالبی هنرمندانه .

بنابراین طنز که در واقع برای وادار کردن دیگران به خود کاوی ، بازاندیشی و نقد باورها و افکار پوچ و بی اساس است و برای تنبیه و بیدار باش عبارات تعریض آمیز و دوپهلوی به کار می برد و در عملیات خود که باید آن را سلاخی هوشمندانه نامید از ابزارهای گوناگونی چون تهکم ، تمثیل و ... استفاده می کند .

مثلا گاه از توصیف استفاده می کند و انسان و دنیای اطراف او را جوری توصیف و به تصویر می کشاند که بی اختیار انسان را به فکر فرو می برد . از کار بد خود شرمگین و سرافکننده می سازد . این آیه شریفه از قرآن کریم را به دقت نگاه کنید : **و لا تمش فی الأرض مرحا إنک لن تخرق الأرض و لن تبلغ الجبال طولا** ؛ (اسراء، ۱۷/۳۷) به غرور در زمین راه مرو چه تو هرگز زمین را نمی شکافی و هرگز قد و بالای تو به کوه ها نرسد .

این آیه گویا عمق این مرض را کشف کرده و راه درمان آن را جهل او نسبت به خود و

دنیای اطراف دانسته لذا به سراغ فکر او رفته دنیای اطراف را به او نشان داده که زیر پای تو چنین زمینی و در اطراف تو چنین کوه‌هایی هستند پس تو نه چنان وزن سنگینی داری که وقتی پای خود را بر زمین می‌کوبی زمین سوراخ شود و نه چنان قد و بالایی که به کوه‌ها برسد پس چرا خود را گرفته‌ای، در این آیه باری تعالی دو اشاره توصیفی ذهن او را از زندان جهل خارج کرده و او را در مقابل کوه‌ها و زمین به این عظمت قرار می‌دهد می‌گوید: تو فقط خود را می‌بینی نگاهی به کوه‌های اطراف و زمین به این گستردگی بینداز؛ وقتی انسان خود را در میان چنین عالمی تصور کند دیگر جایی برای غرور باقی نمی‌ماند، خواه نا خواه به فکر فرو می‌رود و از خود شرمگین می‌شود.

مرحوم فیض کاشانی در ذیل همین آیه می‌نویسد:

قیل هو تهکم بالمختال و تعلیل للنهی بان الاختیال حماقه مجردة... ۸۴

ازدقت در نمونه‌های طنز می‌توان گفت: طنز سبکی هنری است که با دادن تصویری مضحک و متناقض و با گوشه‌زنی‌های خاص باورها و رفتار منفی و بی‌اساس را با ابزارهای مختلف کلامی به نقد می‌کشاند.

ارکان اساسی طنز

در طنز همواره باید پی‌جویی دو مطلب اساسی بود، یکی بُعد ساختاری و دیگر جنبه محتوایی طنز؛ محتوای آن باید دارای پیامی عمیق و در نقد باورهای نادرست، چنان‌آن باورها را لخت و عریان به تصویر و نمایش بگذارد که هر زشتی، پستی و نابخردی آن چون روز روشن بر همه نمایان شود. و از این جهت طنز پرداز یک کالبد شکاف ماهر و زبر دست است که علت و حقیقت یک پدیده را کشف و بر همگان می‌نمایاند و از جهت غالب هم باید فرمی هنری، زیبا و شیرین داشته باشد. هدف یک طنز پرداز اصلاح فکر و باور مردم است.

بله وقتی واقعیت پوچ و نامعقول یک باور را لخت و پوست کنده جلوی دید مردم نشانند، بی‌اختیار هر عاقلی بر خرافه پرستی چنین مردمی که سال‌ها با دل و جان به او هام خویش چسبیده‌اند می‌خندند و چه بسا خود معتقدان به همان فکر و باور هم از کرده و باور خود خنده‌شان بگیرد.

یکی از ارکان بسیار مهم اسلوب طنز این است که تمام تعریض های آن غیر مستقیم و در قالبی هنری و در غایت تیز بینی و هوشیاری انجام می گیرد، او چون خود را در مقابل دشمنی عنود و لجود و بی پروا می بیند لذا تمام هوش و زکاوت خود را به کار می برد که طوری خصم را در مقابل خود به تواضع و تسلیم وادارد که کوچکترین شکی به هدف و نیت او نبرد.

به همین خاطر تمام نقدهای خود را با کنایه، گوشه، ایهام و گاه به شکل گزارش بی طرفانه انجام می دهد، درست مثل پزشکی که برای درمان مریض خود تلخ ترین دارو را کپسول می کند و به خورد او می دهد، مریض آن چه درک می کند فقط یک لفافه نرم و شیرین است و بس، ولی بعد از آن خود را عاری از مرض می یابد اما چگونه در این بین شفا پیدا کرده مریض هیچ متوجه این عملیات پیچیده نمی شود و الا ای چه بسا حاضر به نوشیدن آن داروی تلخ نمی شد، ولی پزشک با یک ترفند ذائقه او را فریب می دهد و او این چنین زیبا و ماهرانه مریض خود را معالجه می کند. در این روش هم طنز پرداز و یا هجوگر در قالبی هنرمندانه معایب و رذایل خصم را کپسول می کند و به خورد او می دهد. او در این حال فقط فریفته شیرینی و قالب زیبای سخن می شود و توجه او به همین فرم زیبا و دلنشین معطوف است اما در پس این غالب و ساختار هنرمندانه غیرمستقیم ذهن و دل طرف را به تصرف خود در می آورد.

تصویر سازی

ویژگی اساسی طنز قرآنی این است که به جای زبان گفتاری از زبان تصویری استفاده می کند و آن چنان دقیق به توصیف و نمایش دادن یک مطلب می پردازد که خواننده خود را در موضع یک تماشاچی می یابد که با چشم تمام اطراف قضیه را از نظر می گذراند و شاهد ماجرا است.

به جای اینکه سر بسته و کلی بگوید او را عذاب می کنیم و به جهنم می اندازیم می گوید: «بگیریدش و به وسط جهنم بکشید و بر سرش عذاب دردناک بریزید».

رمز این تصویر سازی هم در این است که قرآن مطلب را از فضای ذهن خارج و به فضای بیرون و واقع می برد یعنی یک برخورد رئالیستی با مطلب دارد نه نگاهی ایده آلیستی؛

به عبارت بهتر تا ما از فضای ذهن خارج نشویم و در متن ذهن به تحلیل و بررسی مطالب می پردازیم، مطالب به تمامه حالتی کلی و مبهم دارند ولی وقتی مطلب را متوجه خارج کردیم شکل جزئی به خود می گیرد. مطالب در فضای واقع به حرکت در می آیند و خود حرف می زنند نه اینکه خواننده آنها را بخواند و در ذهن خود برای آنها تصویر بسازد، بلکه در این سبک، این مطالب هستند که ذهن مخاطب را با خود همراه می کنند و به آن شکل می دهند و به این ترتیب فعلیت پیدا می کنند و از حالت انفعال خارج می شوند. و قرآن با همین سبک تصویری مضحک و دردآور از رفتار، عقاید و عاقبت خصم به نمایش می گذارد که هر صاحب حسی را از آن عقیده و رفتار منفور می سازد. و این گونه قرآن با سحر بیان خود همه را در استهزاء و سخره بر رفتار و عقاید خصم همراه می کند و رمز پیروزی را هم باید در این مواجهه غیر مستقیم جستجو کرد. چون به جای اینکه صاحب عقیده و رفتار به خنده و سخره گرفته شود با مهارت تمام بدون اینکه اشاره ای به صاحب عقیده و رفتار شود لخت و عریان واقعیت و حقیقت عقیده و فکر آنها در منظر و نگاه همه به تصویر کشانده می شود.

و همین به تصویر کشاندن هنرمندانه و غیرمستقیم باور و کردار خصم، بدون اینکه خشم آنها را برانگیزاند آنها را به فکر فرو می برد تا آزادانه در عقیده و رفتار خود تجدید نظر کنند.

هجو چیست؟

هجو و هجاء آن را به معنی عیب و شتم کردن آورده اند.

در فروق اللغویه آمده است: اصل هجو در عربی به معنی هدم و خراب کردن است. ۸۵ و در اصطلاح ادیبان عبارت است از:

نوعی شعر غنائی که بر پایه نقد گزنده و دردانگیز باشد که گاهی به سر حد دشنام

گویی یا ریشخند مسخره آمیز و دردآور می انجامد. ۸۶

در لغت نامه دهخدا چنین معانی آمده است:

نکوهیدن، شمردن معایب کسی، عیب کردن، دشنام دادن کسی را به شعر. ۸۷

نمی توان هجو را در قالب شعر منحصر کرد. هجو می تواند در نثر و قالب های دیگر بگنجد اما ایشان چون دیده اند، بیشتر هجوها در قالب شعر بیان شده است، چنین

پنداشته اند که هجو باید شعر باشد.

علاوه بر این، هجو تا زمانی هجو است که از قالب و فرم هنری خود خارج نشود و الا یک ذم شیشکی خواهد بود، چه اینکه سبک هنری آن اقتضا می کند که تمام حمله های آن به صورت گوشه و کنایه باشد نه دشنام ها و حمله های صریح و آشکار.

نگاه کنید قرآن بعد از عبارات گزنده نسبت به ابوجهل در آخر از او تصویر یک انسان بزرگوار و کریم در حال عذاب به نمایش می گذارد و چنین نمایشی بسیار سؤال برانگیز و تناقض آمیز است و همین نگاه تناقض آمیز انسان را با دنیایی از شگفتی و تحیر مواجه می کند. یا وقتی با عباراتی کوبنده، ولید بن مغیره را مورد خطاب قرار می دهد آخر با عبارت «سنسمه علی الخراطوم» از او تصویری تناقض آمیز و مضحک به نمایش می گذارد؛ انسانی با بینی فیل.

وجوه تمایز طنز و هجو

طنز پرداز هیچ گاه نقد خود را متوجه افراد نمی کند، همواره پیکان تیز انتقاد او متوجه باور و اعتقاد باطل و خرافی است، قطع نظر از اینکه چه کسی این باور و اعتقاد را دارد؛ او اصلاً نظری به صاحبان فکر ندارد، به نحوی که می توان گفت: یکی از وجوه تمایز طنز و هجو و هزل این است که طنز برخلاف هجو، کارش نقد و ویران کردن یک فکر و باور است ولی هجو کارش تخریب چهره انسانها و اشخاص است و اصلاً نظری به فکر و باور آنها ندارد. لذا هجو برخلاف طنز موضوع آن همواره جزئی است و لی موضوع طنز همواره کلی است چون موضوع آن نقد فکر و باور است و اینها مفاهیمی کلی هستند.

در هجو حتی اگر به گروهی مثلاً منافقین حمله می شود خود افراد و اشخاص مد نظر هستند. بله اگر آنها هجو می شوند به خاطر باور و عقیده ای است که دارند، مثلاً وقتی قرآن در سوره قلم آیات ۱۳ - ۱۶ می فرماید: *عتل بعد ذلک زنیم... سنسمه علی الخراطوم؛ درشت خو و بعد از آن بی تبار است... به زودی به خرطومش مهر نهیم.* «اشاره آیه به طرف شخص خاصی یعنی (ولید بن مغیره) است.

اما در داستان حضرت ابراهیم (ع) اشاره آیه به سوی پدر و قومش نیست او نمی گوید: «پدر این چه چیزی است که می پرستید»، بلکه به سوی بت پرستی است او می گوید: «چیست

این پیکر ها که دور آن گرد آمده اید؛ ما هذه التماثيل التي أنتم لها عاكفون». (انبیاء، ۵۲/۲۱)
بنابراین یکی از وجوه افتراق طنز و هجو کلی بودن و جزئی بودن آنها است یعنی هر
گاه دیدیم آیه ای به فردی اشاره کرده بدانیم آن هجو است ولی اگر اشاره آن به سوی فکر و
باور مردم نه خود افراد آن طنز است.

در هجو عنصر انتقام جوئی و مقابله به مثل بیش از هر چیز دیگری خودنمایی می کند
به طوری که می توان گفت رکن اساسی و جدا کننده هجو از طنز و هزل همین عنصر
انتقام جوئی و خنثی سازی تهاجم رقیب و دشمن در این میان هجو های قرآن است، در
این میان هجو های قرآن بیشتر رنگ و بوی مقابله به مثل و خنثی سازی تهاجم دشمن دارند
چه اینکه همواره شاهد این برخورد هستیم «إن تسخروا منا فإننا منكم»؛ (هود، ۳۸/۱۱) اگر ما را
مسخره کنید ما هم شما را مسخره کنیم».

و یا وقتی منافقین نسبت به مومنین می گفتند: «نحن المستهزون» قرآن فوراً در مقابل
آنها می گوید: والله يستهزئ بهم... (بقره، ۱۴/۲-۱۵)

در آیاتی دیگر نیز ما شاهد همین رویه هستیم مثل سوره «مسد»، «کوثر» و...
در متون دیگر غیر از قرآن، قضیه از همین قرار است و این با معنا و نمونه های هجو
و برداشت بزرگان شعر و ادب کاملاً سازگار است. که انسان ها هر جا منافع خود را در
خطر و یا از دست رفته ببیند و یا نسبت به کسی نظر منفی داشته باشند شمشیر زهرا گین
«هجو» را از نیام می کشند.

به قول فردوسی:

چو شاعر برنجد بگوید هجا بماند هجا تا قیامت بجا^{۸۸}

انوری هم برداشت خود را از هجو چنین توصیف می کند:

اگر عطا ندهندم بر آرم از پس مدح به لفظ هجو دمار از سر چنین ممدوح^{۸۹}

از نمونه های هجو می توان استنباط کرد که هجو ماهیتی هتاک و انتقام جو دارد و از
به کار بردن الفاظ رکیک و زننده پرورایی ندارد، بلکه اگر در هجو رعایت ادب شود می توان
به هدایت و اصلاح طرف و اصلاح گری هجو کننده بیشتر امیدوار بود.

به هجوهای قرآن نگاه کنید که در عین شکنندگی و دردآور بودن چه قدر عقیف و
متین هستند مثلاً وقتی قرآن می خواهد ولید بن مغیره را هجو کند و بگوید او «ولد زنا» است

عبارت «زنیم» را به کار می برد که در عین اینکه همان معنی «ولد زنا» را می دهد ولی با این کار رعایت ادب و متانت را از دست نداده است .

بنابراین هجو را می توان چنین تعریف کرد: سبکی هنری است که با عباراتی تعریض آمیز و دادن تصویری مضحک برای عقب راندن رقیب از موضع خود به کار می رود .

وجوه افتراق و اشتراک طنز و هجو را می توان چنین خلاصه کرد:

۱ . طنز از زمینه ای عقلی برخوردار است برخلاف هجو که زمینه ای کاملاً احساسی دارد .

۲ . طنز دو پهلو عقیف و در پرده حرف خود را می زند ولی هجو صریح و بی پرده ،

رک و پوست کنده است .

۳ . موضوع طنز مفاهیم و باورها است ولی هجو افراد و گروه های خاص موضوع آن

هستند .

۴ . نقطه حمله طنز ، واقعیت های تلخ جامعه است یعنی طنز پرداز همواره دست

روی دردهای مختلف می گذارد .^{۹۰} ولی موضوع هجو انسان های بد و دیو صفت هستند .

۵ . در طنز ، خنده فقط چاشنی بیان است و در ورای هر خنده ای رقیق گریه ای عمیق

بر ناروایی های پنهان است اما هجو سراسر مسخره و تحقیر است .

۶ . طنز ضمن خنداندن ، انسان را متوجه معایب خود و جامعه کرده و به تفکر و تأمل

و امی دارد ، اما هجو سرتاپا به رخ کشیدن معایب و نواقص شخصی و خانوادگی است .

۷ . در طنز به منظور آشنا ساختن ذهن مخاطب از شکاف عمیق میان وضع مطلوب

و وضع نامطلوب مقایسه گونه ای ضمنی نه آشکار بین آن دو جهت متضاد در جریان

است ولی هجو فاقد این جهت است .

۸ . طنز و هجو هر دو باید در قالبی هنری و زیبا ارائه شوند .

لطیفه

لطیفه در لغت به معنی نکته ، سخن نیکو و نغز ، گفتاری نرم و کوتاه و پر معنی و

باریک و زیبا ، سخنی که متضمن نکته ای دل آویز باشد و سخنان دل نشین و ... و کلاً

لطیفه از لطف آمده است .

اما در اصطلاح معانی مختلف برای آن آورده اند : جرجانی گفته است : «لطیفه نکته

ای است دقیق که بدون اینکه فهم آن، مشکل باشد به ذهن بیاید، اما غالباً تعبیر از آن شگل باشد».^{۹۱}

تهانوی لطیفه را چنین تفسیر کرده است: «نکته ای که آن را در نفوس تأثیری باشد به نحوی که موجب انشراح سینه و انبساط قلب گردد».^{۹۲} و هم او از کشف اللغات نقل می کند که: «لطیفه نزد سالکان اشارتی که دقیق بوده و روشن شود از آن اشارات، معنی در فهم که در عبارات نگنجد».^{۹۳}

بنابراین می توان چنین نتیجه گرفت که لطیفه، روشی است که با استفاده از الفاظی حساب شده و زیبا و با سبکی مزاحگون و هنرمندانه در صدد الغای یک معنی انتقادی و انتباهی است.

و درست همین معنا هم در کلام حافظ آمده است:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
غم جهان مخور و پند من مبراز یاد که این لطیفه عشقم ز رهروی یاد است
نشان عهد و وفا در تبسم گل بنال بلبل عاشق که جای فریاد است^{۹۴}
و با دقت در آیاتی که در این زمینه آمده به دست می آید که لطیفه همان القای یک نکته ظریف انتقاد و انتباهی در غالبی لطیف و خوش آیند است.

مثلاً در سوره نمل (۲۷) آیات ۴۱-۴۴ آن جا که حضرت سلیمان (ع) دستور می دهد تا تخت بلقیس را از یمن به کاخ خود بیاورند و ظاهر آن را کمی دست کاری کنند و بعد وقتی بلقیس وارد کاخ حضرت سلیمان می شود کسی به او می گوید: «هکذا عرشک؛ آیا تخت تو چنین است» و او با زیرکی جواب می دهد «کانه هو؛ گویا خود آن است» و بعد بلقیس را وارد کاخی که از بلور ساخته شده می کنند و او گمان می کند که جلوی پایش نهر آبی است می خواهد شلوار را از ساق پا بالا بزنند که حضرت سلیمان می گوید این کاخی است که از بلور ساخته شده.

آن چه قابل توجه است عکس العمل بلقیس است، او همین که می فهمد این آب نیست فوراً توبه می کند و بعد از سال ها خورشید پرستی راه یگانه پرستی را پیش می گیرد مگر حضرت سلیمان (ع) با این دو برخورد چه بر سر بلقیس آورد که بدون اینکه با او مناظره و یا حرفی بر سر عقاید باطل او و عقیده درست خود بزنند کاری کرد که او بی اختیار ایمان

بیاورد و از عقیده باطل خود دست بردارد.

به نظر می رسد حضرت سلیمان(ع) با این دو برخورد حساب شده با باریک بینی خاصی بلقیس را متوجه عقاید و باورهای خود او کرد و از طرف دیگر او را به مقام بنی الهی و عقاید درست و استوار خود توجه داد، به تعبیری روشن این دو برخورد حضرت سلیمان(ع) همانند سکه ای بود که یک طرف آن پوچی و سخافت باورهای بلقیس را نشان می داد و روی دیگر آن مقام عالی حضرت سلیمان(ع) و باورهای محکم و استوار او، و همین باعث شد که بلقیس بدون اینکه حضرت سلیمان او را مستقیماً دعوت به ایمان کنند از باورها باطل خود دست بردارد و به سلیمان و آیین او بگردد.

به این ترتیب او با رعایت شئون مهمانی و با احترام کامل به مهمان، غرض خود را پیاده کرد. و مهمان بی آنکه احساس کند که میزبان دین خود را بر او عرضه کرده است ایمان آورد.

بنابراین لطیفه شمشیر دولبی است که شخص با آن به کمک دوست خود می رود تا دشمنان و انسان های ناپاک را که به او هجوم آورده اند کنار بزند و دوست خود را از شر آنها نجات دهد و این دشمنان که به دوست او حمله کرده اند می خواهد افکار و باورهای باطل و بی اساس باشند و یا اشخاصی بی حقیقت و هوسباز، و نمونه این لطایف را در داستان یوسف و زلیخا که خداوند او از شر انسانهای هوسبازی چون زلیخا نجات داد و در داستان سلیمان و بلقیس که سلیمان با ملاحظت و باریک بینی تمام بلقیس را از شر افکار و عقاید باطل نجات داد و در داستان پیامبر(ص) با منافقین و کفار می توان به روشنی دید.

ثمرات عملی بحث

فتح این باب در علوم قرآنی بی شک قدمی بزرگ در شناخت قرآن کریم خواهد بود، بر کسانی که با این کتاب بزرگ آشنایی دارند پوشیده نیست که مفسران در تفسیر بسیاری از آیات قرآن در طول تاریخ نزول آن مشکل داشته اند از جمله به آیاتی که در مورد بت شکنی حضرت ابراهیم(ع) و سوره یوسف «ایها العیر انکم لسارقون» (صنعت تعریض) و سوره تبت آمده می توان اشاره کرد. برای نمونه وقتی به اقوال علما در سوره تبت مراجعه می کنیم می بینیم بعضی به صراحت گفته اند این آیات چیزی جز جبر را ثابت نمی کنند مثلاً در

تفسیر عاملی می خوانیم: «آه از حکمی که پیش از من رفته، فغان از گفتاری که خود را بی گفته ندانم، که شادزیم یا آشفته؟ ترسان از آنم که قادر در ازل چه گفته؟! سگ اصحاب الکهف رنگ کفر داشت و لباس بلعم باعور طراز (زیور و نقش و نگار) لیکن شقاوت و سعادت ازلی از هر دو جانب در کمین بود لاجرم چون دولت روی نمود پوست آن سگ از روی صورت در بلعم پوشانیدند، گفتند: «فمثله کمثل الکل» و مرقع (جامه پینه دار) بلعم بر آن سگ پوشانیدند، گفتند: ثلاثة رابعهم کلبهم. ۹۵

برخی هم به اشاره گفته اند: «اگر خدا می فرماید او هرگز ایمان نمی آورد دیگر عذاب او وجهی ندارد.» بعد به شعر معروف خیام تمسک کرده اند:

می خوردن من حق ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود^{۹۶}
و برخی با مباحث تمام این را از اخبار غیبی و آینده نگری قرآن دانسته اند^{۹۷}، غافل از اینکه قرآن کتاب کفایت و پیشگویی نیست.

بعضی هم با سردرگمی پاسخ داده اند چون در علم خدا ایمان نیاوردن آنها حتمی بوده لذا در همین دنیا به حساب آنها رسیده است. ۹۸

غافل از اینکه این تهدیدها نوعی اسلوب بیانی است یعنی همچنان که گاهی با خطابه و موعظه و استدلال مردم را از عاقبت کارشان برحذر می داریم گاهی هم به جای کلام نرم و لین متوسل به تندگویی، هجو و طنز می شویم چون می بینیم طرف ما انسانی بس لجوج و عنود است که اگر برایش دلیل بیاوریم مغرور و لجوج تر می شود به قول قرآن «ما زادهم الا فرارا» می شوند اینجا است که قرآن با سبکی خاص به سراغ ریشه اصلی بیماری یعنی غرور و عناد آنها می شود و با تعریض و گوشه زنی غرور و شخصیت تو خالی آنها را در هم می شکند و قرآن اگر طرف را وعده به آتش جهنم می دهد غرضش تحقق آن نیست، به عبارت دیگر هدف او اخبار نیست بلکه منظور ترساندن و برملا کردن چهره واقعی طرف است و می خواهد به این طریق انسان های فریب خورده را سرجایشان بنشانند تا دیگر بر مال و منال و شخصیت اجتماعی خود فخر نروشند و به این طریق آنها را متوجه عاقبت و سرانجام دردناک راهی که پیش گرفته اند بکند.

۱. ابوزهره، محمد، معجزه بزرگ، ترجمه: محمود ذبیحی/ ۱۸۸، مشهد، آستان مقدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
۲. فضل الله، حسین، من وحی القرآن، ۳۹۶/۱۳، بیروت، دارالزهرا للطباعة و النشر و التوزیع، چاپ سوم، ۱۴۰۵ق، علامه طباطبایی، المیزان، مترجم: سید محمد باقر موسوی، ۵۳۴/۱۲، قم، نشر اسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۳. فضل الله، حسین، من وحی القرآن، ۳۹۲/۱۳.
۴. المیزان، ۵۳۴/۱۲.
۵. فیض کاشانی، صافی فی تفسیر القرآن، ۱/ ۹۴۵، تهران، کتابفروشی اسلامیة، چاپ ششم، ۱۳۶۲ ش.
۶. المیزان، ۵۳۴/۱۲.
۷. صافی، ۹۸۹/۱، برای توضیح بیشتر به کتاب معجزه بزرگ، تالیف محمد ابوزهره/ ۱۸۸ مراجعه کنید.
۸. سوره ص / ۴۴.
۹. سوره قلم / ۱۳.
۱۰. شرح نهج البلاغه، ۱۴۷/۶، خطبه ۷۲، چاپ مصر، ۱۹۵۱م، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم.
۱۱. توبه / ۸۲.
۱۲. حلبی، علی اصغر، تاریخ طنز و شوخ طبعی در ایران و جهان اسلام تا روزگار عبیدزاکانی/ ۱۷۸، تهران، انتشارات بهبهانی، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۱۳. شرح نهج البلاغه، ۳۳۰/۶؛ فیض کاشانی، حجه البیضاء، ۲۳۲/۵.
۱۴. عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و درر الکلم، تصحیح و تعلیق ارموی، چاپ دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، ح ۱۰۰۹۷.
۱۵. همان، ح ۹۶۱۷.
۱۶. همان، ح ۷۱۲۶.
۱۷. هندی، علاء الدین، کنز العمال، ۶۵۰/۳، ح ۷۳۲۹، بیروت، دارالکتاب، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۱۸. همان، ۶۴۹/۳، ح ۸۳۲۶.
۱۹. کلینی، اصول کافی، ۶۶۳/۲، ح ۳، تهران، انتشارات چهارده معصوم، ۱۳۸۵ق.
۲۰. بحرانی، ابومحمد حسن، تحف العقول، قم، جامعه مدرسین، چاپ چهاردهم، ۱۴۱۶ق.
۲۱. اصول کافی، ۶۶۳/۲.
۲۲. انصاری، مرتضی، مکاسب محرمة، به خط حاج طاهر خوشنویس، ص ۳۲.
۲۳. همان / ۳۲.
۲۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۲۳، ح ۱.
۲۵. همان.
۲۶. التوحید/ ۱۶۳؛ بحار، ۳۱۹/۳ و ۲۹۹/۸.
۲۷. طالقانی، سید محمود/ ۱۲۸، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، ش ۱۳۶۶-۱۳۵۸.
۲۸. غزالی، احیاء علوم الدین/ ۱۲۸، به نقل از تاریخ طنز و... / ۷۴۱.
۲۹. نیشابوری، خزاعی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ۱/ ۱۲۶، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴-۱۳۶۶.
۳۰. همان.
۳۱. من وحی القرآن، ۸۱/۱.
۳۲. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، ۱۵۴/۷ و ۷/ ۲۶۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۴، نوبت چاپ ناشخص.
۳۳. طبرسی، مجمع البیان، ۷۶/۱، ذیل آیه ۱۵ بقره.
۳۴. صافی، ۶۲/۱؛ شبر، سید عبدالله، تفسیر شبر / ۴۱، ذیل آیه ۱۵ بقره.
۳۵. بحار، ۵۲/۶.
۳۶. طبرسی، جوامع الجامع، ۲۲/۱.
۳۷. مجمع البیان، ذیل آیه.

۳۷. ومن الناس من يقول آمنا بالله و اليوم الآخره و ما هم بمؤمنين . يخادعون الله و الذين آمنوا و ما يخدعون الا انفسهم و ما يشعرون . في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب اليم بما كانوا يكذبون . و اذا قيل لهم لا تفسدوا في الارض قالوا انما نحن مصلحون . الا انهم هم المفسدون ولكن لا يشعرون . و اذا قيل لهم امنوا كما امن الناس قالوا انؤمن كما امن السفهاء الا انهم هم السفهاء ولكن لا يعلمون . و اذا لقوا الذين امنوا قالوا امنا و اذا خلوا الى شياطينهم قالوا انا معكم انما نحن مستهزؤون . الله يستهزئ بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدين مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و تركهم في ظلمات لا يبصرون صم بكم عمى فهم لا يرجعون او كصيب من السماء فيه ظلمات و رعد و برق يجعلون اصابعهم في اذانهم من الصواعق حذر الموت والله محيط بالكافرين . يكاد البرق يخطف ابصارهم كلما اضاء لهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم قاموا و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله على كل شئ قدير ؛ اين آيات در باره منافقين نازل شده و آنان « عبدالله بن ابى سلول » ، « جدبن قيس » و « معتب بن قشير » و ياران شان و گروهى از يهود بودند . مجمع البيان ، ۱ / ۷۱ .
- ۳۸ . بقره / ۶۷ .
- ۳۹ . مجمع البيان ، ۱ / ۲۷۴ .
- ۴۰ . صافى ، ۱ / ۱۰۱ .
- ۴۱ . تاريخ طنز و ... / ۶۹۴ .
- ۴۲ . اصفهانى ، ابوالفرج ، الاغانى ، ۱۲ / ۱۸۳ ، قاهره ، وزاره الثقافه القوميه .
- ۴۳ . تاريخ طنز ... / ۸۶ ، به نقل از ثعالبى در خاص الخاص / ۱۰۲ .
- ۴۴ . شهاب الدين عمر مزدقانى ، ديوان او / ۶۷۵ ، به نقل از تاريخ طنز و ... / ۶۹۴ .
- ۴۵ . مغلغه به فتح غين به طورى كه در لسان العرب آمده است به معنى نامه اى است كه از شهرى به شهرى برده مى شود . لسان العرب ، ۱۴ / ۱۸ .
- ۴۶ . دينورى ، ابن قتيبه ، تأويل مشكل القرآن ، ترجمه بيناباج / ۱۰۱ - ۱۰۰ .
- ۴۷ . مقدمه اى به طنز و ... / ۱۷ .
- ۴۸ . المفردات فى غريب القرآن / ۵۴۲ ، قاهره ، ۱۳۸۱ ق ، چاپ سيد محمد گيلانى .
- ۴۹ . دهخدا ، لغت نامه ذبل ماده هزل و نيزر . ك : العسكرى ابى هلال ، معجم الفروق اللغويه / ۵۵۷ ، قم ، جامعه مدرسین ، چاپ دوم ، ۱۴۲۱ ق ، تهانوى ، محمد اعلى ، كشف الاصطلاحات و الفنون ، چاپ كلكنه ، ۲ / ۱۵۳۲ ؛ تفتازانى ، مطول ، تهران ، چاپ سنگى / ۸۱ ؛ بندر ريگى ، محمد ، فرهنگ جديد (ترجمه منجد الطلاب) ، ۶۳۷ ، تهران ، انتشارات اسلامى ، چاپ پنجم ، ۱۳۶۶ / ۶۳۷ ؛ سياح ، احمد ، فرهنگ بزرگ جامع نوين ، ۴ / ۱۷۷۶ ، تهران ، كتابفروشى اسلامى .
- ۵۰ . مطول / ۷۱ .
- ۵۱ . مثنوى معنوى ، چاپ علاء الدوله ، دفتر ۴ / ۴۱۹ .
- ۵۲ . عبید زاکانی ، کلیات رساله دلگشا / ۲۷۴ .
- ۵۳ . مثنوى معنوى ، چاپ علاء الدوله ، دفتر ۳ / ۲۶۰ .
- ۵۴ . سنائى غزنوى ، حديقه الحقيقه ، به اهتمام مدرس رضوى / ۷۱۸ .
- ۵۵ . ترجمه مجمع البيان ، ۲۷ / ۱۳ ؛ طوسى ، التبيان ، ۱۰ / ۳۲۶ ؛ مكارم ، تفسير نمونه ، ۲۶ / ۳۷۱ .
- ۵۶ . التبيان ، ۱۰ / ۳۲۶ .
- ۵۷ . اصول كافى ، كتاب فضل القرآن ، باب ترتيب القرآن بالصوت الحسن ، ۶ / ۲ .
- ۵۸ . به نقل از مجمع البيان ، ۱ / ۵۰۲ .
- ۵۹ . گشورک و پلهلم فردریش هگل ، مقدمه بر زيبا شناسى ، ترجمه محمود عباديان / ۹۱ ، تهران ، نشر

- آوازه، ۱۳۶۴.
۶۰. به نقل از پژوهشی درباره طنز در شریعت و اخلاق / ۱۵۳، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما، قم، بوستان کتاب قم، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۶۱. در تورات آمده: «این نابکاران خوب خورده بودند و همه مانند اسبان نر پرواری به دنبال زن همسایه خود شیبه می کشیدند. (جرمیه ۵/۸)؛ در انجیل هم می خوانیم: «نفرین بر شما کاتبان و فریسان، بر شما ریاکاران، بر شما رهنمایان کور که در پشه دقیق می شوید ولی شتری می باعید» (متی ۲۳/۲۳) به نقل از تاریخ طنز در... / ۸۵. بنابراین شکل ساده ای از طنز در کتب آسمانی گذشته هم آمده است.
۶۲. زاکانی، عبید، رساله صد پند / ۱۳، چاپ اقبال آشتیانی.
۶۳. دینوری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه، تأویل مشکل القرآن، ترجمه بیناباج / ۳۸۷، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۶۴. همان.
۶۵. پژوهشی درباره طنز در شریعت و اخلاق، مصاحبه با آیت الله مکارم / ۱۰۰.
۶۶. همان، مصاحبه با آیت الله معرفت / ۱۳۳.
۶۷. همان.
۶۸. همان، مصاحبه با مرحوم علامه محمد تقی جعفری / ۱۱۶.
۶۹. همان، مصاحبه با آیت الله حائری شیرازی / ۱۴۰.
۷۰. دهخدا، لغت نامه، چاپ دانشگاه تهران، ذیل ماده طنز.
۷۱. آراین پور، از صبا تا نیما / ۳۶.
۷۲. تاریخ طنز و...، ص ۸۷.
۷۳. تنکابنی، فریدون، طنز چیست و چه... / ۴۷، به نقل از شوقی نوبر، مجله کیهان اندیشه، شماره ۱۳۴۲.
۷۴. دائرة المعارف امریکانابه نقل از شوقی نوبر، مجله کیهان اندیشه.
۷۵. پژوهشی درباره طنز در شریعت و اخلاق / ۹۶.
۷۶. همان / ۱۰۴.
۷۷. همان / ۱۰۷.
۷۸. همان / ۱۳۶.
۷۹. یعقوبی، تاریخ بیهقی، چاپ دوم / ۳۰۸.
۸۰. راغب، محاضرات الادبا، ۲ / ۴۴۷.
۸۱. سعدی، باب سوم / ۷۲.
۸۲. همان.
۸۳. ر. ک. تاریخ عصر حافظ، نشر زوار / ۱۸۱... حافظ / ۱۱۳.
۸۴. صافی، ۱ / ۹۷۰.
۸۵. العسکری، ابی الہلال، معجم الفروق اللغویہ / ۲۴۳.
۸۶. مقدمه ای بر طنز و... / ۳۵.
۸۷. دهخدا، لغت نامه ذیل ماده هجو، چاپ دانشگاه تهران.
۸۸. منتخب شاهنامه فردوسی / ۱۸.
۸۹. دیوان انوری، ۲ / ۵۸۳.
۹۰. واقعیات تلخ نه می شود بی تفاوت از کنار آنها گذشت و نه می شود به طور صریح از آنها نام برد چون هم بدآموزی دارد و هم بوی تایید می دهد.
۹۱. جرجانی، تعریفات، مصر / ۱۶۹.
۹۲. محمد اعلی تعانوی، کشف اصطلاحات الفنون، هند، کلکته، ۲ / ۱۳۰۰.
۹۳. همان / ۱۱۹.
۹۴. حافظ، دیوان او، غزل ۳۷.
۹۵. تفسیر عاملی، ۸ / ۶۹۴.
۹۶. طیب، سید عبدالحسین، تفسیر اظہار البیان، ۱۴ / ۲۵۵، تهران، انتشارات اسلام، چاپ سوم، ۱۳۶۶.
۹۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۲۷ / ۴۱۳.
۹۸. قرشی، سید علی اکبر، قاموس القرآن، ۱ / ۲۶۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۳.